



Imam Sadiq^(PBUH) University



<https://qhs.isu.ac.ir>

Bi-quarterly Journal of Quran and Hadith Studies
Vol. 18, No. 2, (Serial. 36), Summer 2025



10.30497/qhs.2025.247161.4044

Research Paper

The Crisis Management of the Political Phenomenon of the *aaa wārij* During the Rule of *Amīr al-''' minī*((PBUH) Based on Content Analysis Method

Mahdi Taghavi Rafsanjani - 

Received: 29/05/2024

Accepted: 28/10/2024

Abstract

Although numerous studies have been conducted so far on the actions and views of *Imām 'īī (PBUH)* regarding the *Kaawīī j*, it seems that one of the needs of the Islamic society today is to analyze and outline what the management model and leadership method of the *Imām 'īī (PBUH)* was in confronting the *Kaawīī j* and what measures he took to prevent this sedition and the formation of a new sect in the Islamic society. In this research, an attempt has been made to analyze and examine the complete set of statements of *Imām 'īī (PBUH)* during the Battle of *īī ffīn* until after the Battle of *Naaaawān* in relation to the *Kaawīī j* intellectual movement, and to discover and explain the Imam's leadership method in order to outline a crisis management model for this political phenomenon. The findings of the research indicate that *Imām 'īī (PBUH)* has put several measures on the agenda in order to manage this intellectual movement, such as: introducing the main leaders of the front of truth and falsehood, explaining the principle of arbitrariness, and concluding the argument with the opponents. However, the most important category extracted from the thematic analysis tables is the category of "introducing the *Kaawāīī j* intellectual movement", which has been manifested in two ways: explaining the negative and positive characteristics in the words of the Imam.

Keywords: *Imām 'īī (PBUH)*, *Khwwīī j*, arbitrariness, thematic analysis, method of guiding the opponents.

© The Author(s) 2025.

- Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Vali Asr University, Rafsanjan, Iran. (taghavi74@yahoo.com)





<https://qhs.isu.ac.ir>

دوفصلنامه علمی «مطالعات قرآن و حدیث»، سال ۱۸، شماره ۲، پیاپی ۳۶
بهار و تابستان ۱۴۰۴، صص ۲۲۴-۱۹۱



10.30497/qhs.2025.246407.3966

مقاله پژوهشی

چگونگی مدیریت بحران سیاسی پدیده خوارج در دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مبتنی بر روش تحلیل محتوا

مهدی تقوی رفسنجانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۰۷

مقاله برای اصلاح به مدت ۲۵ روز نزد نویسنده بوده است.

چکیده

اگرچه تاکنون درباره اقدامات و دیدگاه‌های امام علی (ع) پیرامون خوارج، تحقیقات متعددی صورت گرفته؛ ولیکن به نظر می‌رسد یکی از نیازهای امروزه جامعه اسلامی، تحلیل و ترسیم این مطلب باشد که الگوی مدیریت و روش هدایتگری آن حضرت (ع) در مواجهه با خوارج، چه بوده و آن حضرت چه اقداماتی را جهت جلوگیری از بروز این فتنه و شکل‌گیری یک فرقه جدید در جامعه اسلامی داشته‌اند. در این پژوهش تلاش شده با استفاده از روش تحقیق میان رشته‌ای تحلیل محتوا با رویکرد تحلیل مضمونی، مجموعه کامل بیانات امام علی (ع) در طول جنگ صفین تا بعد از اتمام جنگ نهروان در رابطه با جریان فکری خوارج را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و روش هدایتگری حضرت جهت ترسیم الگوی مدیریت بحران این پدیده سیاسی را کشف و تبیین نماییم. یافته‌های تحقیق نشان دهنده آن است که امام علی (ع) به منظور مدیریت این جریان فکری، اقدامات متعددی مانند: معرفی رهبران اصلی جبهه حق و باطل، تبیین اصل حکمیت و اتمام حجت با مخالفان را در دستور کار قرار داده‌اند ولیکن مهمترین مقوله‌ای که از جداول تحلیل مضمونی استخراج گردیده، مقوله «معرفی جریان فکری خوارج» می‌باشد که به دو صورت تبیین ویژگی‌های منفی و مثبت در کلام حضرت تجلی پیدا کرده است.

واژگان کلیدی: امام علی (ع)، خوارج، حکمیت، تحلیل محتوا، روش هدایت مخالفان.

^۱ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه ولی عصر (عج)، رفسنجان، ایران. (taghavi74@yahoo.com)

طرح مسئله

اقوال ائمه (ع) از محتوای بسیار غنی برخوردار است و هرکس با این اقوال مانوس شود؛ به معارف بس عظیمی دست می‌یابد که شاهچراغ هدایت او در کوره راه‌های زندگی خواهند شد. از جمله اقوال ارزشمند ائمه (ع)، اقوال امام علی (ع) در باب فرقه خوارج است. ظهور این فرقه به جنگ صفین برمی‌گردد که با مطرح شدن بحث حکمیت از سوی معاویه، اتحاد سپاه امام علی (ع) شکسته شد. عده‌ای از سپاه، موافق پذیرش حکمیت بودند و عده‌ای دیگر، مخالف. از بطن این اختلاف، فرقه منحرف خوارج ایجاد شد (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۰۷).

اگرچه بسیاری از محققان و پژوهشگران حوزه مطالعات تاریخ اسلام کوشیده‌اند به بازشناسی وقایع تاریخی و سرنوشت‌ساز دوران حکومت امام علی (ع) و استخراج الگوهای مدیریتی ایشان در مواجهه با جریان‌های مختلف پردازند، لیکن آنچه تاکنون مطرح شده، بیشتر تبیین تاریخی حوادث همراه با غلبه نگاه تاریخ‌نگاری و شرح‌حالی بوده است. لذا به نظر می‌رسد یکی از روش‌های تحقیق در این زمینه، تبیین دیدگاه‌ها و مبانی نظری و اعتقادی هر شخص بر اساس تحلیل محتوای گفتارها و کردارهای او باشد چراکه به واسطه فهم گفتمان هر شخص و چینش منطقی کلمات او در کنار همدیگر و تحلیل محتوای آنهاست که می‌توان به درکی جامع از دیدگاه‌های آن فرد در رابطه با موضوع مورد مطالعه دست یافت چنانکه خود امیرالمؤمنین (ع) نیز در این رابطه می‌فرمایند: «تَكَلَّمُوا تُعَرَّفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَجْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»؛ سخن بگوئید تا شناخته شوید، چراکه انسان در زیر زبان خود پنهان است (سید رضی، ۱۳۶۰، حکمت ۳۹۲).

روش تحقیق

در این تحقیق که به دنبال استخراج یک الگوی مدیریتی می‌باشد، از روش «تحلیل محتوا» با تکنیک «تحلیل مضمونی» استفاده شده که روشی پژوهشی و علمی برای تفسیر «متن» است و به واسطه تبیین مفاهیم موجود در آن، به تشریح ساختار مبانی فکری و عقیدتی و سیاسی مؤلف پرداخته و برخی مسائل در این موضوع را توضیح می‌دهد. روش تحلیل محتوا در رابطه با متونی معنی پیدا می‌کند که برای انتقال پیام و مفاهیمی خاص نوشته شده و دارای ماهیتی مشخص باشند. این روش کمک می‌کند تا به صورت نظام مند این مفاهیم استخراج و بازایی شوند.

لورنس باردن در کتاب خود با عنوان تحلیل محتوا اشاره میکند که «تحلیل محتوا در حقیقت فن پژوهش عینی، اصولی و کمی به منظور تفسیر و تحلیل محتواست و تفکر بنیادی تحلیل محتوا عبارت است از قرار دادن اجزای یک متن (کلمات، جملات، پاراگراف ها و امثالهم بر حسب واحدهایی که انتخاب می شوند) در مقولاتی که از پیش تعیین شده اند» (باردن، ۱۳۷۵، ص ۲۹).

در تعریفی دقیق تر هولستی (م ۲۰۲۰م) می گوید: «تحلیل محتوا هر نوع فن استنباط توسط شناخت منظم و عینی ویژگی های پیام است» (هولستی، ۱۹۶۸، ص ۶۰۸). برلسون (م ۱۹۷۹م) نیز می گوید: «تحلیل محتوا یک نوع فن تحقیق برای وصف عینی، منظم و کمی محتواهای آشکار است» (برلسون، ۱۹۵۴، ص ۴۸۹).

در تحلیل محتوای مضمونی معیار تحلیل، به جای کلمه، «مضمون» است. «مهم ترین مصرف تحلیل محتوای مضمونی که در لایه های عمیق تری به تحلیل می پردازد، تحلیل نگرش ها، ارزش ها و تبلیغات است» (هولستی، ۱۹۶۹، ص ۱۱۶).

پس از مطالعه انواع فنون روش تحلیل محتوا که در منابع مختلف پیرامون آن بحث شده است، در این تحقیق، فن تحلیل محتوای مضمونی بر مبنای واحد تقطیع جملات به صورت کمی و کیفی و با تأکید بر کلید واژگان اصلی و فرعی اتخاذ شده است. در مرحله اول جداول تحلیل محتوا تنظیم شده و سپس مقولات و مفاهیم، نقاط تمرکز و جهت گیری های هر کدام از نامه ها استخراج شده است.

در مرحله دوم با درج نامه ها در جداول تحلیل محتوا به استخراج جهت گیری ها و نقاط تمرکز هر کدام از جملات تقطیع شده پرداخته ایم که از ره آورد آن بالغ بر ۶۰۰ مضمون استخراج شده است. فرایند تبدیل جملات به گزاره ها و مضامین و استخراج جهت گیری ها و نقاط تمرکز هر متن و چگونگی یافتن مقولات و نتایج حاصل که همان روش تحلیل محتوای این مقاله است.

پیشینه تحقیق

اگرچه در باب اقوال امام علی (ع) در مورد خوارج، آثار مختلفی نوشته شده است؛ اما آثار یاد شده اولاً: تنها مبتنی بر نهج البلاغه بوده، ثانیاً: فقط به جمع آوری روایات پرداخته اند و نه تحلیل آنها، و یا از روش هایی غیر از روش تحلیل محتوای مضمونی - که رویکرد مقاله حاضر است - استفاده کرده اند و در نتیجه کاربرد مقاله حاضر را ندارند. اهم آثار یاد شده عبارتند از:

۱. علی لطیفی و محمد حسین ظریفیان یگانه در مقاله‌ای با عنوان «اصول و روش های تربیتی مواجهه با مخالفان در اخلاق ارتباطی با امام علی (ع)» (۱۳۹۱ش)، با مطالعه اقوال امام فقط در کتاب نهج البلاغه و استفاده از دو روش «تحلیل گفتار» و «رفتارشناسی» تلاش نموده‌اند تا برخی روش‌های تربیتی امام علی (ع) را شناسایی نمایند.
۲. سید سعید روحانی (۱۳۸۲ش)، در مقاله‌ای با عنوان «خوارج و حکومت علوی در آثار استاد مرتضی مطهری» با استفاده از کتب مختلف استاد مطهری، عملکردهای خوارج را استخراج و دسته‌بندی کرده است.
۳. حسن جوادی نیا (۱۳۹۴ش) در مقاله «خوارج از منظر نهج البلاغه»، با استفاده از دو کتاب نهج البلاغه و احتجاج شیخ طبرسی و گهگاه استناد به آیات قرآن، به معرفی خوارج و سیر تحولشان در دوره خلافت امام علی (ع) می‌پردازد.
۴. نازی قنبری پریخانی و علی‌باقر طاهری نیا (۱۳۹۷ش)، در مقاله «تحلیل انسجام و پیوستگی خطبه‌های امام علی (ع) با موضوع حکمت براساس تحلیل محتوای کیفی» تلاش کرده‌اند تا با استفاده از روش «تحلیل محتوای کیفی» میزان «انسجام معنایی» خطبه‌های امام در جنگ صفین، در «قبل و بعد از پیشنهاد حکمت» را بررسی کنند.
۵. آزاده عباسی (۱۳۹۹ش) در مقاله «تحلیل نشانه‌شناختی کنش‌های خوارج براساس نظریه «خود و دیگر» یوری لوتمان» با استفاده از اقوال امام در کتاب نهج البلاغه و با روش «نشانه‌شناسی» سعی کرده است، میزان خودی یا غیرخودی (دیگری) بودن خوارج را نسبت به امام و معاویه در برهه‌های مختلف مشخص کند.

ادبیات نظری تحقیق

موضوع اصلی و اساسی دانش جامعه‌شناسی، مدیریت بحران‌های اجتماعی است. به نظر گاستون بوتول، «برجسته‌ترین پیشرفت‌ها در تفکرات مربوط به پدیده‌های اجتماعی، در دوران‌های بحرانی یا هنگام بروز بحرانی ویژه به وجود آمده‌اند» (آزاد ارمکی، ۱۳۷۶، ص ۶۹).

یکی از تحولات مهم سیاسی - فکری در تاریخ اسلام، ظهور جریان‌هایی است که سمبل گرایش‌های افراطی در عرصه سیاست و اندیشه بوده‌اند. جریان‌هایی که به عنوان بازیگران فعال غیردولتی در صحنه معادلات جهان اسلام نقش مؤثری ایفا کرده‌اند و ظهور آنها تنها معلول جریان‌ات عصر خویش نبوده است، بلکه جنبه‌های اجتماعی و روانی خاص خود را نیز داشته است. این جریان‌ها با بکارگیری دیدگاه‌های افراط‌گرایانه خود کوشیده‌اند تا در حوزه سیاست جایی به دست آورند، اما درست به دلیل همین دیدگاه‌ها و قرائت خارجی‌گری که از دین اسلام

ارائه کرده‌اند، تاکنون نتوانسته‌اند به موفقیت برسند. نحوه عملکرد این جریان‌های فکری در تحمیل و تلقین عقایدشان به گونه‌ای بوده است که توده‌های مردم در طول تاریخ نتوانسته‌اند با آنان سر سازگاری داشته باشند و عقایدشان را پذیرا شوند.

در جریان فکری خوارج، یک برداشت منحرفانه از عملی مقدس (جهاد) در خدمت یک جریان نظری منحرف (تکفیر) قرار گرفته است و مسلمانان و غیرمسلمانان به صرف «غیر بودن» برخلاف معیارهای شناخته شده شرعی، متهم به کفر و خروج از اسلام شده و وجوب قتل آنها تحت عنوان جهاد صادر شده است. این جریان فکری از میانه جنگ صفین شروع شده و متأسفانه تاکنون نیز ادامه دارد.

در دوران حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) سه جنگ داخلی برای آن حضرت پیش آمد: جمل، صفین و نهروان. این سه جنگ ناخواسته که توسط ناکثین، قاسطین و مارقین بر امام (ع) تحمیل شد، تحولات و بحران‌های بسیاری را در جامعه اسلامی ایجاد نمود و مانع از اجرای برنامه‌های انقلابی و اصلاحی حضرت که برای دوران حکومت خود در نظر گرفته بود، شد.

جنگ صفین اگرچه به داعیه خون خواهی عثمان از طرف معاویه شکل گرفت اما به نظر می‌رسد عدم تحمل مقبولیت و مشروعیت حضرت علی (ع) و حسادت نسبت به ایشان، مهمترین عامل در شکل گیری این جنگ بوده باشد. جنگ نهروان نیز به علت سرکشی و شورش خوارج نسبت به سیاست حضرت (ع) در برخورد با موضوعات مختلف شروع شد و گرچه امام کوشیدند تا با راهکارهای مختلف شعله جنگ را خاموش کنند، اما در نهایت این جنگ بر ایشان تحمیل شد و حضرت ناخواسته مجبور به دفع این فتنه شدند.

به نظر می‌رسد نقطه محوری که این سه جنگ را به همدیگر ارتباط می‌دهد، عداوت و دشمنی بنی‌امیه با حضرت علی باشد که در کلام حضرت (ع) از آنان به قاسطین تعبیر شده است. بنی‌امیه از جمله مهمترین و تأثیرگذارترین مخالفان حکومت حق در طول تاریخ اسلام بوده‌اند که اقدامات آنان، پیامدها و نتایج تأثیرگذاری در تاریخ داشته است و همان‌طور که حضرت علی (ع) نیز می‌فرمایند خطر آنان، بیشتر از دیگر جریان‌های مخالف حکومت می‌باشد: «أَلَا وَ إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةُ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ خَطُئَهَا» (آگاه باشید ترسناکترین فتنه‌ها برای شما از نظر من فتنه بنی‌امیه است، فتنه‌ای است کور، و ظلمانی که حکومتش همه جا فرا گیر شده) (سید رضی، ۱۳۶۰، خطبه ۹۳).

بر این اساس در در این مقاله تلاش شده است با محوریت قرار دادن مجموعه خطبه‌ها و مکاتباتی که امام علی (ع) در رابطه با خوارج از میانه جنگ صفین تا اتمام جنگ نهروان داشته‌اند، الگوی مدیریت بحران سیاسی اجتماعی این پدیده را استخراج نماییم و تبیین کنیم که آن حضرت از چه شیوه‌هایی برای مقابله با این جریان فکری منحط داخلی استفاده کرده‌اند.

۱. یافته‌های تحقیق

محقق برای انجام این پژوهش، ابتدا با تتبع در منابع معتبر تاریخی و روایی، به استخراج تمام سخنان امام علی (ع) که به نحوی به خوارج مرتبط بوده پرداخته است. بطور ویژه مجموعه مکاتبات و خطبه‌های حضرت از میانه جنگ صفین تا اتمام جنگ نهروان که ماحصل آن، مورد بررسی قرار گرفته و در جداول تحلیل محتوا، تقطیع و کدگذاری شدند. در گردآوری این روایات، دقت کافی مبذول شد تا مجموعه نسبتاً کاملی از سخنان امام با توجه به متن و تاریخ مندرج در منابع تاریخی و حدیثی در رابطه با خوارج گزارش شود. کتب مورد استفاده در این تحقیق عبارت هستند از: وقعه صفین، الامامه و السیاسة، الاخبار الطوال، تاریخ الامم و الملوک، مروج الذهب، نهج البلاغه و کتاب تمام نهج البلاغه.

در این خطبه‌ها امام علی (ع) تلاش نموده‌اند تا حقیقت ماجرای قرآن به نیزه زدن و طرح مسئله حکمیت قرآن را برای سپاهیان حاضر در معرکه صفین که بعداً بخشی از آنها از لشکر امام خارج می شوند (خوارج) بیان کنند. اکثر این خطبه‌ها در زمانی ایراد شده‌اند که هنوز دو سپاه، منطقه صفین را ترک نکرده بودند (رک: ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۴۷۵ و ۵۱۱؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۷ و ۵۷).

مهمترین تلاشی که در جداول تحلیل محتوا با رویکرد مضمونی در این خصوص توسط محقق صورت گرفته، استخراج مضامین اصلی کلمات امام علی (ع) می باشد که در واقع مهمترین یافته تحقیق حاضر است. مضامین اصلی، عناوین کلی هستند که مقصود اصلی گوینده را بیان می کنند. مضامین اصلی، چارچوب اصلی متن را تشکیل می دهند و با نگاهی گذرا به فهرست آنها و بررسی میزان فراوانی هر کدام، می توان تشخیص داد، حیطه بحث مورد نظر و آراء گوینده آن چیست.

از آنجا که سنجش فراوانی‌های کمی راه را برای ورود به تحلیل کیفی باز می‌کند و نشان می‌دهد که در ابتدا از کجا باید تحلیل و بررسی‌های خود را شروع کنیم لذا با نگاهی دقیقتر به جدول تحلیل محتوای مضمونی و مضامین اصلی و فرعی مشخص می‌شود که همه مضامین اصلی، ذیل ۴ مقوله کلی و عام قابل بیان هستند که عبارتند از:

معرفی رهبران اصلی جبهه حق و باطل

معرفی جریان فکری خوارج

تبیین ماجرای حکمیت

اتمام حجت با مخالفان

در این میان باید گفت یکی از مهمترین مطالب مطرح شده در مجموعه خطبه‌ها و مکاتبات امام علی (ع) در رابطه با خوارج چه قبل از ماجرای حکمیت و جنگ نهروان و چه بعد از آن و اتمام سرانجام خوارج، معرفی دقیق این جریان فکری به صورت بیان ویژگی‌های منفی و مثبت همراه با ذکر مثال‌های دقیق بوده است. امام در حقیقت با این اقدام و ذکر ویژگی‌های دقیق خوارج، درصدد تبیین نقاط ضعف و قدرت این جریان فکری و افراد عصیانگر در جامعه اسلامی بوده اند تا بدین وسیله آنها خود را بهتر بشناسند و راحت‌تر مسیر اصلاح را طی کنند.

از آنجا که در این مقاله به دنبال ترسیم بخشی از یک الگوی جامع هستیم، لذا به جهت محدودیت کلمات فقط به مقوله «معرفی جریان فکری خوارج» پرداخته و جزئیات آن را به صورت دقیق بیان خواهیم کرد.

۱-۱. ویژگیهای منفی جریان فکری خوارج

بر اساس آنچه از نتایج جداول تحلیل محتوای مضمونی مجموعه مکاتبات و خطبه‌های امام علی در رابطه با خوارج به دست آمده است، مهمترین ویژگیهای منفی خوارج که در بیانات امام (ع) بیان شده، به ترتیب فراوانی عبارت است از:

۱-۱-۱. نافرمانی از امام

باید گفت که مهمترین ویژگی بارز خوارج، خروج و جداییشان از امام بوده است. آنها اتحاد سپاه امام را منهدم و متفرق کردند: «قَالَ عَلِيٌّ: أَنَا هَدَمْتُ أُمَّ هُم هَدَمُوا! أَنَا فَرَّقْتُ أُمَّ هُم فَرَّقُوا!» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۵۲۹؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۶۱؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۵۲).

این نافرمانی خوارج از امام نیز دارای سه جنبه بود:

الف) انتخاب حکم (داور): امام با انتخاب ابوموسی به عنوان حکم سپاهش مخالف بود. او ابتدا ابن عباس و سپس مالک اشتر را به عنوان حکم سپاهش انتخاب کرد؛ اما خوارج با هر دو آنها مخالفت کردند و چنان در انتخاب ابوموسی پافشاری کردند که امام لاجرم به آنها فرمود: «فَقَدْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَجْعَلُوا أَبَا مُوسَى؛ پس نمی خواهید جز اینکه ابوموسی را [حکم خود] قرار دهید» (احمد بن دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۱۹۲؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۵۱).
 ب) رهاسازی جنگ صفین: امام از این نافرمانی خوارج بسیار ناخرسند بود و حتی پس از رضایتش به رهاسازی جنگ صفین هم، به این نافرمانی خوارج خرده می گرفت و می فرمود: «لَمْ كَانَتْ إِجَابَتُكُمْ إِيَّاهُمْ إِلَى وَضْعِ الْحَرْبِ عَنَّا؛ چرا وقتی شامیان گفتند دست از جنگ بکشید؛ پذیرفتید؟!».

ج) پذیرفتن انعقاد صلحنامه: امام به انعقاد صلحنامه هم، رضایت قلبی نداشت تا جاییکه پس از انعقاد آن - بسان پس از رهاسازی جنگ صفین - به خوارج گله کرد و فرمود: «قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَمَّا أَتَيْتُمْ فَعَصَيْتُمُونِي؛ من شما را از آنچه در پیش گرفتید، نهی کردم؛ اما شما نافرمانی کردید» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۵۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۸؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۴۷).

از میان نافرمانی‌های فوق، نافرمانی خوارج در انتخاب حکم، از همه مهمتر بود؛ زیرا اگر آنها تحت فرمان امام، حکم شایسته‌ای انتخاب می کردند؛ آن حکم می‌توانست نتایج نامطلوب دو نافرمانی دیگرشان را تا حد زیادی خنثی کند، نه آنکه مانند ابوموسی به راحتی فریب بخورد و خلافت را دو دستی تقدیم معاویه کند.

هنگام پشیمانی خوارج از پذیرش حکمیت، و اصرارشان به جنگ مجدد علیه معاویه؛ امام به آنها فرمود: من [در صفین] همین قصد ادامه دادن به جنگ علیه معاویه را داشتم؛ اما شما از من نافرمانی کردید: «قَدْ أَرَدْتُكُمْ عَلَى ذَلِكَ، فَعَصَيْتُمُونِي» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۷۲؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۵۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۱۳۰) و گفتید دعوت معاویه و عمالش به قرآن را می پذیریم: «قُلْتُمْ: نُجِيبُهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ» و بر این پذیرشتان هم چنان مصمم بودید که هیچ راهکاری جز آن را نپذیرفتید: «أَبَيْتُمْ إِلَّا الْكِتَابَ» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۶۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۳۲۸ و ۳۲۹؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۶۳۵).

۱-۲. ترس از جهاد و قتال

با توجه به اقوال امام در رابطه با خوارج می‌توان اینگونه برداشت کرد که ریشه همه نافرمانی‌های خوارج به سبب ترس از جهاد و قتال بوده است: «كُلُّ هَذَا، جُبْنَ عَنِ الْبَأْسِ، وَ حُبًّا لِلْحَيَاةِ» (ثقفی، ۱۳۵۳ش، ج ۲، ص ۳۹۷؛ موسوی،

۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۰۷؛ البته علت ترس و حب مذکورِ خوارج، در اقوال امام بیان نشده و معلوم نیست ترس خوارج از جهاد، به علت ترس از عواقب اخروی گناهانشان بود یا به علت ترس از بی‌سرپرست شدن خانواده‌هایشان. همچنین معلوم نیست حب خوارج به زندگی، به علت عدم اعتقاد عمیقشان به آخرت بود یا موارد دیگر. به عبارت دیگر، امام فقط به صورت مطلق، چندین بار به خوارج متذکر می‌شود که آنها خطر جانی در راه خدا نمی‌کنند: «لَا أَنْفُسَ خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۷؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۰۹) و میل به بقاء دارند: «قَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۴۸۴؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۳۹؛ مسعودی؛ ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۹۰). این اطلاق کلام امام، می‌تواند به این معنا باشد که خوارج به هر دلیلی ترس از جهاد و حب به زندگی دارند و این مطلب یک ویژگی منفی برای آنها محسوب می‌شود.

۱-۳-۱. جنگجویی ناکارآمد

جنگجویی ناکارآمد خوارج نیز از دو بُعد در کلام امام مطرح شده است:

الف) نحوه نبرد: نحوه نبرد خوارج در جنگ صفین به حدی ضعیف بود که امام با قسم خوردن به جان خویش، به آنها می‌فرمود اگر زمانی که خودش همراه با سایر صحابه، در رکاب پیامبر (ص) در شتاد میدان جنگ بودند، اینگونه که خوارج در جنگ صفین به میدان آمدند، به میدان می‌رفتند؛ اسلام عزت و استیلا نمی‌یافت: «لَعُمْرِي لَوْ كُنَّا، حِينَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتُصَيِّبُنَا الشَّدَائِدُ وَالْأَذَى وَالْبَأْسُ، نَأْتِي مِثْلَ مَا أَتَيْتُمُ الْيَوْمَ مَا قَامَ لِلَّذِينَ عَمَدُوا، وَ لَا أَخْضَرَ لِلْإِيمَانِ عَوْدًا، وَ لَا عَزَّ الْإِسْلَامُ» (نهج البلاغه، خطبه ۵۶، موسوی ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۰۸).

ب) نحوه دشمن ورزی: امام به خوارج می‌فرمود هیچ طایفه‌ای نیست که شما به خاطر خدا با آنها دشمنی کنید: «لَا عَشِيرَةٌ عَادِيَتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۳۸؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۰۹). یعنی خوارج در دشمنی‌هایشان، انگیزه الهی نداشتند و از روی تعصب یا عرق قومی و قبیله‌ای و... دشمنی می‌کردند. پس نحوه دشمن ورزی آنها غلط بوده و خدایی و الهی نبوده است.

۱-۴-۱. عدم فهم روش صحیح مبارزه

روش مبارزه خوارج در جنگ صفین، روشی ناکارآمد بود تا جایی که امام به مدد تبیین ویژگی‌های یاران سابقش، به تعلیم روش صحیح مبارزه به آنها پرداخته و فرمود: «أَيُّ الْقَوْمِ الَّذِينَ دَعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ، وَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ

فَأَحْكُمُوهُ، وَ هِجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّهُوا وَلَهُ اللَّقَاحُ إِلَى أَوْلَادِهَا، وَ سَلَبُوا السُّيُوفَ أَعْمَادَهَا، وَ أَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ زَحْفًا زَحْفًا وَ صَفًّا صَفًّا؛ بَعْضٌ هَلَكَ وَ بَعْضٌ نَجَا، لَا يُشْرُونَ بِالْأَحْيَاءِ وَ لَا يُعَزَّوْنَ عَنِ الْمَوْتِ؛ کجا هستند مردمی که به اسلام، دعوت می‌شدند و می‌پذیرفتند؛ قرآن می‌خواندند و استوارش می‌کردند؛ به جهاد، خوانده می‌شدند و مشتاقانه سویش می‌رفتند؛ مانند ماده شتری که مشتاقانه سوی فرزندانش می‌رود. شمشیرها را از غلاف بیرون میکشیدند و فوج فوج و صف به صف به اطراف زمین نبرد حمله می‌کردند؛ برخی جان میدادند و برخی زنده میماندند. نه از زنده ماندن زندگان شاد بودند و نه در مرگ مردگان، محتاج تسلیت؛ [زیرا همگی مشتاق شهادت بودند]» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۵۶؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۶۸۰). پس خوارج هم باید می‌کوشیدند و اینگونه می‌جنگیدند.

۱-۱-۵. عدم یقین

براساس جدول تحلیل محتوای مضمونی، یکی دیگر از مشخصه‌های خوارج، عدم یقین بوده است. گاهی وقتی خوارج با شعار «لا حکم الا لله» امام را به دلیل پذیرش داور انسانی تکفیر می‌کردند؛ امام از آنها با لفظ «الذین لا یُوقِنُونَ» (طبری، ۳۸۷ق، ج ۵، ص ۷۳) یاد می‌کرد. با توجه به شرایط صدور این روایت، محتمل است، منظور از عدم یقین مذکور، عدم یقین خوارج به حقانیت امام علی(ع)، و به طور عام عدم یقین خوارج به حقانیت اهل بیت(ع) بوده باشد. این احتمال به وسیله سیاق روایت دیگری تقویت می‌شود. روایتی که بر طبق آن، امام شعیب یکی از خوارج را غرق در نماز و شب‌زنده‌داری دید؛ اما به جای تحسین او فرمود: «نَوْمٌ عَلَى یَقِینٍ، خَیْرٌ مِنْ صَلَآةٍ فِی شَکٍّ؛ خواب با یقین بهتر از نماز با شک است». سپس بلافاصله فرمود: «إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ نَجَاةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ؛ قطعاً ما اهل بیت، مایه نجات هر مومنی هستیم» (موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۸۹). این فرمایش امام یعنی ما اهل بیت چنان برحق هستیم که مایه نجات هر مومنی هستیم. با این وجود، شما خوارج که ادعای مؤمن بودن هم دارید، به حقانیت ما یقین ندارید و نمازتان همراه است با عدم یقین به ما و تکفیر ما.

امیرالمومنین(ع) می‌فرمود: «نَوْمٌ عَلَى یَقِینٍ خَیْرٌ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى شَکٍّ؛ زیرا خواب افراد بامعرفت و یقین، چه بسا رویای صادق و معراج آنها باشد؛ اما افراد بی‌معرفت و یقین (خوارج)، حتی تهجدشان نیز سودی به آنها نمی‌رساند؛ زیرا روح و ارزش هر عبادتی از جمله نماز، قصد قربت است که بدون معرفت و یقین حاصل نمی‌شود (رک: صالح مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۰۰). به همین دلیل امام می‌فرمود که آنها در حق جویی و عبادتشان بدون یقین عمل کرده و جاهل هستند: «أَنْتَ عَنْهُ الْآنَ جَاهِلٌ» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۱۱۴). مثلاً قرآن می‌خواندند؛ اما خواندنی،

سطحی و بدون توجه به بطن: «يَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامٍ الْحَقِّ لَا يُجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ» (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۷۶)، یا اهل تهجد و نماز شب بودند؛ اما نمازی فاقد معرفت و یقین: «صَلَاةٌ عَلَى شَكٍّ» (موسوی، ۱۴۲۶، ج ۵، ص ۵۸۹).

۱-۱-۶. هدایت ناپذیری

بارزترین ویژگی منفی خوارج هدایت ناپذیری بود؛ زیرا برخی از آنها با وجود تلاش های فراوان امام، به هیچ وجه حاضر به متارکه اتهامات تکفیری خود به دیگر مسلمانان نشدند، تا جایی که امام آنها را بدترین مردم: «أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ» (موسوی، ۱۴۲۶، ج ۵، ص ۵۷۰) و در بدترین مسیر دانستند: «فَأَوْبُوا شَرَّ مَا بَ» (موسوی، ۱۴۲۶، ج ۵، ص ۵۵۳) و فرمودند: «در این مسیر شر، آنان همانند گوسفندانی در علفزار مدام می چرند و فربه می شوند: «فَرَعَتْ وَ سَمَنْتَ» (موسوی، ۱۴۲۶، ج ۵، ص ۵۷۰) و در اثر این فربگی و حق گریزی نیز مبتلا به خسرانی آشکار خواهند شد: «هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (موسوی، ۱۴۲۶، ج ۵، ص ۵۵۳)؛ مثلاً، چنان [در جنگ نهروان] سرکوب می شوند که کمتر از ده تن آنها زنده خواهند ماند: «إِلَّا أَقْلٌ مِنْ عَشْرَةٍ» (ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۴، ص ۲۷۱).

امام دائمی بودن ویژگی هدایت ناپذیری در خوارج را، در همان جنگ صفین به آنها یادآور شد و فرمود: «وَأَيْمُ اللَّهِ مَا أَظْنُكُمْ بَعْدَهَا مُوَافِقِي رُشْدٍ، وَلَا مُصِيبِي حَزْمٍ؛ به خدا قسم، گمان نمی کنم که بعد از این هدایت شوید و دوراندیشی کنید» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۵۶؛ مفید، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۶۸؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۳۱۶).

امام برای هدایت خوارج، سختیهای بعضاً بی ثمر زیادی کشید تا جاییکه می فرمود [درد بی یآوری اش را] میخواست است با آنها درمان کند؛ اما آنها خودشان، مسبب دردش شدند: «أُرِيدُ أَنْ أَدَاوِيَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ دَائِي» و می فرمود امیدش به یاری آنها مانند امید کسی است که می خواهد با نوک خاری، خار دیگری را از بدنش بیرون کند، حال آنکه میداند آن نوک خار سبب آزار بیشترش میشود: «إِنِّي، وَ اللَّهُ، بِكُمْ كَنَاقِشِ الشَّوْكَهِ بِالشَّوْكَهِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا». حضرت ملالتش از هدایت بی ثمر خوارج را به ملالت یک پزشک از درمان «درد بی درمان» تشبیه میکند: «قَدْ مَلْتُ أَطْبَاءَ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِيِّ» و به ملالت کسی که میخواهد از چاه ژرفی با طناب کوتاهی آب بکشد: «كَلَّتِ [النَّزْعَةُ] النَّزْعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱؛ موسوی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۶۸۰).

با توجه به اینکه خوارج؛ مثل شامیان، دین گریز و اهل عناد نبودند، پس این حجم عظیم هدایت ناپذیریشان می تواند بیانگر تعصب و جمود فکریشان باشد. امام درباره خوارج می فرمود: «كَأَنِّي صُمًّا بِكُمْ، لَا يَفْقَهُونَ حَوَارًا، وَ لَا

يَجِيُونَ نِدَاءً؛ گویا با کران و کوران صحبت می‌کنم که سخنی نمی‌فهمند و به ندایی پاسخ نمی‌دهند» (تفقی، ۱۳۵۳ش، ج ۲، ص ۳۹۷؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۴۶؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۰۷). حضرت گاه در قالب انذار، گاه پیشگویی و گاه اخبار، زیان جمع خوارج را به آنها متذکر می‌شد: «قَدْ ضَرَكُم» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۸۸) و آنها که قاتلان مسلمانان غیرخوارج بودند را نه تنها مستحق آتش: «فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارُ» و نفرین پس از مرگ می‌دانست: «بُؤْسًا لَّكُمْ»؛ بلکه قاتلان نشان را از سوی رسول الله (ص) مَبْشَره می‌نامید: «قَضَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ [بشاره]».

البته نه تنها در منابع شیعی؛ بلکه در منابع اهل سنت نیز جمعیت خوارج تقبیح می‌شوند. مثلاً: در الفتاوی الکبری ابن تیمه آمده است: علمای اهل سنت، در جنگ جمل و صفین کُشتگان هر دو سپاه را ستوده‌اند؛ اما در جنگ نهروان، تنها کُشتگان سپاه علوی را ستوده، و کُشتگان سپاه خوارج را مغبون و مذموم نامیده‌اند (رک: ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۴۴۵).

۱-۱-۲. خودپرستی

خوارج به فرمایش امام، غرق در غرور و خودپسندی بودند: «اجْتَمَعَ بِهِ أَقْوَامٌ أُعْجِبَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ البته امام به دلیل غرور خوارج اشاره نمی‌کند و نمی‌فرماید آیا غرورشان به دلیل موقعیت اجتماعی‌شان بود؟ یا به دلیل عباداتشان؟ یا غیره؛ اما فارق از دلیل غرورشان، آنها احتمالاً به دلیل همین غرورشان بود که مدام به خود جرات می‌دادند و از امام «نافرمانی» می‌کردند یا «خرده گیریهای قرآنی» بر ایشان داشتند. علاوه بر غرور، امام از سخنان هواپرستانه خوارج نیز سخن می‌گوید: «نَطَقُوا بِالْهَوَى» (نهج البلاغه، نامه ۷۸؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۷، ص ۲۲۶). یعنی سخنانی که به هر دلیل از روی قواعد دینی (قرآن و سنت) بیان نمی‌شوند.

۱-۱-۸. فریب خوردگی

ویژگی دیگر خوارج، فریب‌خوردگی است: «عَرَّكُم» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۸۸). پذیرش حکمیت از سوی خوارج، بیانگر فریب خوردگی‌شان بود. امام به آنها می‌فرمود: «مَا أَنْتُمْ إِنْ جَامَعْتُمُوهُمْ عَلَى مَا أَحْبَبُوا، وَأَعْطَيْتُمُوهُمْ الَّذِي سَأَلُوا إِلَّا مَغْرُورُونَ»؛ هنگامیکه بر آنچه آنها (معاویه و پیروانش) دوست داشتند، همدست شدید و آنها را به خواسته شان رساندید، جز فریب خوردگانی بیش نبودید» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۵۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۸؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۳۱۶).

عامل بعدی فریبنده خوارج، نفس اماره بود: «الْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۸۸). نفسی که به استناد سخن امام، جهت فریب خوارج از سه طریق مدد جست: (۱) ایجاد آرزوهای دور و دراز: «غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ» (۲) گشودن باب معاصی: «فَسَحَّتْ لَهُمُ بِالْمَعَاصِي» (۳) وعده غلبه بر امام: «وَعَدَتْهُمْ بِالْإِظْهَارِ». عامل فریبنده دیگر خوارج با توجه به گفتگوی امام با خریث بن راشد، افراد جاهل بودند: «لَا يَسْتَخَفُّكَ الْجُهَالُ». همان افرادی که دوستی و مشورت با آنها، نشانه عدم تعقل است (یعقوبی، ۱۳۹۹، ص ۱۲۱). هرچند امام، «مصادیق» افراد جاهل فریبنده خوارج را بیان نفرمودند؛ اما با توجه به گزارشات تاریخی؛ از جمله آنها منافقان بودند؛ مثلاً: اشعث بن قیس؛ زیرا «وی در انتهای جنگ صفین، خود را طرفدار خوارج جا زد تا بتواند آنها را هم به پذیرش حکمیت، هم به انتخاب ابوموسی اشعری مصمم تر کند و به دلیل نفوذ قبیله‌ای خود، متأسفانه در هر دو مورد نیز موفق شد» (رک: فضل‌علی، ۱۳۸۰، صص ۶۱ و ۶۲؛ ثواب، ۱۳۹۵، صص ۱۱۳-۱۰۹).

۱-۹. تحت تسلط شیطان

خوارج فریب خورده شیطان بوده و به شدت تحت تسلط او هستند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ اسْتَهْوَاكُمْ» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۷۲؛ مسکویه، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵۵۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۱۳۰). امام، آنها را از این اغواشدگی و ذلیل بودن برحذر می‌داشت و می‌فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسْنِي لَكُمْ طُرُقَهُ، وَ يُرِيدُ أَنْ يَحْلِلَ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً، وَ يُعْطِيكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَ بِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ، فَاصْدِفُوا عَنْ نَزْعَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ؛ قَطْعاً شَيْطَانِ رَاهِئِشَ رَا بِلَى شَمَا هُمَوَارِ مِیْکَنْد و مِیْخَوَاهِد پِیوسته، گره در دینتان ایجاد کند. او می‌خواهد کار شما را به جای اتحاد به تفرقه بکشد و از این تفرقه شما، فتنه به پا کند. پس، از وسوسه‌ها و افسونهایش دوری کنید» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱؛ موسوی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۶۸۰).

امام صراحتاً شیطان را فریبنده و گمراه‌کننده خوارج می‌دانست: «الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ» و هرچند با تأکید به آنها متذکر می‌شد، مبدا فریفته و تابع او شوند: «لَا يَسْتَهْوِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ»؛ اما آنها سرانجام فریفته و تابع او شدند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدْ اسْتَفَلَّهُمْ» (موسوی، ۱۴۲۶، ج ۵، ص ۵۸۹) و شیطان هم فردای قیامت از این عمل آنها تشکر نخواهد کرد؛ بلکه به فرمایش امام، نفرت و بی‌زاری خواهد جست: «غَدًا مُتَبَرِّئُ مِنْهُمْ».

۱-۱۰-۱. دنیاگرایی

با توجه به روایات امام، خوارج دنیاگرا بودند؛ زیرا پیش از ارسال ابوموسی برای داوری، امام نامه ای به ابوموسی نوشت و در آن نامه از خوارج تحت عنوان افرادی که به دنیا میل کرده اند، یاد کرد: «مَالُوا مَعَ الدُّنْيَا» (نهج البلاغه، نامه ۷۸؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۷، ص ۲۲۶). همچنین وقتی خوارج، حضرت را به جنگ تهدید میکردند؛ حضرت ویژگی دنیاگراییشان را به آنها یادآور میشد و می فرمود: «أَنَّهُ لَا خَيْرَ لَكُمْ فِي دُنْيَا تُقَاتِلُونَ عَلَيْهَا؛ قَطْعًا فِي دُنْيَا خَيْرِي لِئَلَّا يَكُونَ عَلَيْكُمْ حِسَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (نهج البلاغه، نامه ۷۸؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۷، ص ۲۲۶).

البته شاید نیت و خواست حقیقی خوارج، دنیاگرایی نبوده باشد. چون آنها بر طبق اقوالشان، مشتاق شهادت و رضای الهی بودند: «وَدِدْتُ أَنْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ». همچنین شعار آنها، شعار معنوی «لَا الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» بود. صرف نظر از نیت و خواست حقیقی خوارج، چون مسیر خوارج، مسیر برحق نبود - بلکه مسیر جنگ و درگیری با اهل بیت بود - پس آنها با طی آن مسیر، به مرگ برحق که سبب شهادت و راحتی از رنج دنیا است، نمی رسیدند: «لَوْ كُنْتَ مُحَقَّقًا كَانَ فِي الْمَوْتِ عَلَى الْحَقِّ تَعْزِيهِ عَنِ الدُّنْيَا» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۷۲؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۵۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۱۳۰)؛ بلکه به دنیا و پستیهایش نزدیک میشدند و به تعبیر امام از اکثر بهره معنویشان دور میشدند: «عَنْ كَثِيرٍ مِنْ حَظْمِهِمْ يَبْعُدُونَ» (نهج البلاغه، نامه ۷۸؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۷، ص ۲۲۶).

۱-۱۱-۱. دوری از معنویات

دوری خوارج از بهره معنوی شان به حدی زیاد بود که امام به آنها می فرمود منتظر حکم [عبرت انگیز] الهی در موردشان است: «حُكْمُ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۴۸) و گاه نیز از عظمت تیره بختی آنها تعجب می کرد و شکستشان را به آنها یادآور میشد: «مَا أَشْفَاكَ! كَأَنِّي أَرَى بِكَ قَتِيلًا» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۷۲؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۵۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۱۳۰). امام معتقد بود برترین جهاد، جهاد با خوارج است: «أَنْ أَفْضَلَ الْجِهَادِ جِهَادُكُمْ» و از پیامبر نقل میکرد تا قیامت قومی از خوارج - کم یا زیاد - علیه شیعیان نمی جنگند؛ مگر اینکه خداوند آنها را به دست شیعیان نابود میکند: «أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ عَلَيْنَا مِنْكُمْ فِرْقَةٌ قَلَّتْ أَوْ كَثُرَتْ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ حَتْفَهَا عَلَى أَيْدِينَا».

علاوه بر این خسران دنیوی، به فرمایش امام، خوارج در قیامت هم جزو اهل باطل و خاسران بودند: «فَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ» (ابن حیون، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳۹۳؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۴۸)؛ مگر اینکه به مسیر حق

برمیگشتند. به همین سبب، امام هنگام دعوت آنها به اتحاد - در مقرشان حروراء - به اهمیت پذیرش دعوتش، در «سعدت و شقاوت اخرویشان» تاکید داشت: «إِنَّ هَذَا مَقَامٌ مَنْ أَفْلَحَ فِيهِ كَانَ أَوْلَى بِالْفُلْجِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ نَطَقَ فِيهِ وَأَوْعَثَ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۶۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۳۲۸؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۶۳۵).

۱-۱۲. عدم انفاق

انفاق، جهاد مالی به شمار می آید، چه برای تامین هزینه های جنگی باشد، چه برای غیر آن، و مانند جهاد جانی واجب است. چون مانند جهاد جانی، سبب سربلندی اسلام می شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۲۲۵)؛ اما خوارج از این جهاد هم مانند جهاد جانی گریزان بودند. امام، این گریز خوارج را به آنها متذکر می شد و می فرمود: «فَلَا أَمْوَالَ بَدَلْتُمُوهَا لِلَّذِي رَزَقَهَا؛ شَمَا أَمْوَالٍ رَا بَرَا كَسِيكَه أَن رَا رُوزِي (خلاتق) كَرْدَه اِسْت، بَذَل و بَخْشِش نَمِي كَنِيد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۷؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۰۹).

۱-۱۳. شتابزدگی و افراط

امام علی (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) در باب خوارج می فرمود: «يَخْرُجُونَ مِنَ الْحَقِّ ... مُرُوقَ السَّهْمِ؛ أَنَّهَُا از حَقِّ خَارِجِ مِي شُونَد... مانند مروق تیر» (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۷۶). این حدیث در جای دیگری به این نحو آمده است: «هُمْ قَوْمٌ مَرَقُوا مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ كَمَا مَرَقَ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ؛ أَنَّهَُا از دِينِ [حَق] خَارِجِ مِي شُونَد؛ مانند مروق تیر از شکار» (ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۴، ص ۲۷۱). «مروق تیر از شکار» یعنی ورود تیر به درون شکار و خروجش از طرف دیگر شکار (رک: قرشی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹۷۳). به عبارت دیگر؛ یعنی عدم توقف تیر در درون شکار، و ادامه حرکتش تا خروجش از سوی دیگر شکار. چون چنین عدم توقف و خروجی، تنها زمانی رخ خواهد داد که تیر با شتابی بسیار افراطی وارد شکار شده باشد؛ بنابراین شتابزدگی و افراط یا همان عدم تعادل، از دیگر خصوصیات خوارج است.

از آنجاکه هرگونه عدم تعادلی - اعم از شتابزدگی و افراط یا کندروی و تفریط - سبب سقوط و هلاکت است؛ خوارج نیز به تدریج همگی از هستی ساقط و هلاک شده اند. «به نحویکه امروزه به جز یک فرقه اباضیه - که مُقیم عمان، و بخش کوچکی از آفریقا است - فرقه دیگری از خوارج، در جهان باقی نمانده است، و جالب اینکه همین تک فرقه باقیمانده نیز، خود را از خوارج نمی داند؛ بلکه به شدت از مواضع افراطی آنها (مثلاً حلیت قتل مسلمان

غیرخوارج) انتقاد کرده، و مدعی مواضعی بسیار متعادلتر از مواضع آنهاست» (رک: جلالی، ۱۳۹۹، ج ۱۱، صص ۸-۱۶).

۱-۱۴. ناسپاسی به خدا

یاری الهی و تعالیمش، رشد دهنده فضائل فردی و اجتماعی، و در نتیجه ایجاد کننده کرامت و عزت، برای هر مسلمانی از جمله خوارج است. اما خوارج، شکر این نعمت را به جا نمی آوردند. امام به آنها می فرمود: «تُكْرِمُونَ بِاللَّهِ عَلَى عِبَادٍ وَلَا تُكْرِمُونَ اللَّهَ فِي عِبَادِهِ؛ شما به سبب [نعمت] خدا در میان بندگان خدا، اکرام می شوید [با این وجود] خدا را در میان بندگانش اکرام نمی کنید» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۷؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۱۰).

۱-۱۵. سهل انگاری به عهد و پیمان

ویژگی دیگر خوارج، سهل انگاری نسبت به اجرای عهد و پیمان های الهی بود. این در حالی است که آنها نسبت به اجرای عهود آباء و اجدادیشان سهل انگار نبودند. امام این ویژگی خوارج را به آنها متذکر می شد و می فرمود: «قَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَهُ فَلَا تَغْضَبُونَ وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمِّمِ آبَائِكُمْ تَأْنِفُونَ؛ شما می بینید عهد الهی شکسته شده است، ولی به خشم نمی آید. حال آنکه به شکستن عهود آباء و اجدادیتان راضی نمی شوید و آن را ننگ می دانید» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۱۰).

۱-۱۶. همراهی با منافقان

در فرآیند تحلیل محتوا، مشاهده می شود امام به توصیف فردی مُخْدَجِ الْيَدِ (ناقص الید) پرداخته و فرموده است: همراهی با این فرد - طبق پیشگویی نبوی (ص) - از نشانه های قوم خوارج است: «سَيَمَاهُمُ انْ فِيهِمْ رَجُلًا مُخْدَجُ الْيَدِ» (موسوی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۳۷۶). امام در کلام دیگری، به فردی به نام شیطان الردهه نیز اشاره کرده و فرموده است: وی توسط صاعقه ای، در جنگ نهروان نابود شده است: «شَيْطَانُ الرَّدْهَةِ فَقَدْ كُفِّيَتْهُ بِصَعْقَةٍ» (موسوی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۷۲).

برخی شارحان نهج البلاغه معتقدند: «شیطان الردهه همان فرد مُخْدَجِ الْيَدِ بود و صاعقه هلاک کننده وی نیز یا رعد و برق آسمانی بود یا فریاد خشمناک امام. شارحان می افزایند: صاعقه مذکور سبب فرار مخدج الید، و سقوطش در یک ردهه (گودال آب) شد. ردهه ای که سپاه علوی پس از اتمام جنگ نهروان، جسدش را در همانجا یافتند و به همین جهت، به او شیطان «الردهه» نیز گفته می شود» (فیض الاسلام، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۸۱۳).

همچنین او نه تنها توسط امام و سپاهش؛ بلکه توسط پیامبر (ص) نیز به «شیطان» تشبیه شده است (ابویعلی المصلی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۷۱) و اگرچه علت این تشبیه صراحتاً در سخنان علوی و نبوی ذکر نشده؛ اما احتمالاً به سبب عمل شیطانی «نفاق» او بوده است؛ زیرا گفته می‌شود آیه ۵۸ سوره توبه که در باب خصوصیتی از «منافقان» است، در شان او نازل شده است (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۹۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۸۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۶۲)؛ البته مسئله «نفاق» او علاوه بر تبیین وجه تسمیه‌اش، تبیین‌گر دو نکته دیگر نیز هست:

الف) آن سخنان علوی که دال بر عدم نفاق و عابد بودن خوارج هستند (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۷۱) و در کتب تاریخی نیز مویدات فراوانی دارند، اکثریت و توده خوارج را شامل می‌شوند، نه همه خوارج را؛ زیرا در میان خوارج، افراد منافقی هم بوده‌اند؛ مثلاً همین شیطان‌الرده.

ب) اکثریت و توده خوارج که عابد و غیرمنافق بودند؛ متأسفانه تحت رهبری افراد منافقی قرار گرفته بودند؛ مثلاً تحت رهبری همین شیطان‌الرده؛ زیرا وی نه تنها از منافقان؛ بلکه به استناد منابع معتبر، از نخستین رهبران فرقه خوارج بود (رک: بخاری، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۹۱). شهید مطهری در باب علت این رهبری منافقانه می‌گوید: «هرکجا توده مردم جاهل باشند، بازار نفاق داغ شده، و منافقان از نیروی خود اسلام جهت ضربه به پیکره اسلام استفاده می‌کنند. چون به سهولت قادرند آن توده جاهل را فریب داده، و به رایگان یا بهایی اندک، از نیروی کلان آنها، جهت رسیدن به اهداف کلان خود بهره‌کشی کنند» (رک: مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۳۳۸).

۱-۱۷. عهدشکنی

اولین عهدشکنی خوارج با شخص امام بود. هنگامیکه در جنگ صفین، عهد و پیمان اطاعت از او را نادیده گرفتند. امام سرگردانیهای خوارج را کيفر همین عهدشکنی شان میدانست: «هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۶۸۰).

دومین عهدشکنی خوارج، با شامیان بود. هنگامیکه خوارج حکمیت و داوری انسانها را شرک تصور کردند و به همین دلیل تصمیم گرفتند، بازه زمانی صلح با شامیان را نقض کنند. آنها حتی می‌خواستند، امام را هم در این نقض پیمان با خود همراه کنند. امام برای آنها تأسف می‌خورد: «وَيَحْكُمُ أَبْعَدَ الرِّضَا وَالْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ نَرْجِعُ» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۵۱۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۳۸).

وقتی خوارج از پذیرش حکمیت توسط امیرالمؤمنین گله می‌کردند، امام به ویژگی عهدشکنی و نافرمانی آنها اشاره می‌کردند و می‌فرمودند: شما [خودتان در جنگ صفین] عهد [اطاعت و بیعت]تان را شکستید: «نَفَضْتُمْ عَهْدَكُمْ» (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۶۳)؛ یعنی از من نافرمانی کردید و گفتید: نه، ما نظر شامیان (حکمیت) را می‌پذیریم (موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۷۰ و ۵۵۳).

۱-۱-۱۸. ایجاد کننده فتنه

به فرمایش امام، هر جنگ و فتنه؛ از جمله فتنه خوارج، از طریق هوا و هوس، بدعت نادرست، و تبعیت افراد از یکدیگر در امور غیر الهی، آغاز می‌شود: «أَمَّا بَدْءُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامُ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا وَ يَبْرَأُ رِجَالٌ مِنْ رِجَالٍ عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ». سپس حق و باطل با هم می‌آمیزند و بر توده مردم مشتبه می‌شوند: «لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ وَ عَمِلَ بِهِ؛ لَمْ يَخَفَ عَلَى الْمُرْتَدِينَ». در این هنگام، شیطان بر دوستانش مستولی می‌شود: «هُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ»؛ زیرا براحتی می‌تواند حق را برای آنها باطل، و باطل را حق جلوه دهد. تنها کسانی از این استیلا شیطانی رهایی می‌یابند که احسان الهی بر آنها سبقت گرفته باشد: «يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى» (خطیب بغدادی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۱؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۳۲۲).

۱-۱-۱۹. حسرت و پشیمانی

آخرین ویژگی منفی خوارج، داشتن حسرت و پشیمانی است، آن هم به دلیل نافرمانی از امام در جنگ صفین. امام در همان جنگ صفین، وقوع این حالات را برای خوارج پیش‌بینی کرد و به آنها فرمود: «أَيُّمُ اللَّهُ لَتَحْتَلِبْنَهَا دَمًا، وَ لَتَتَبَعْنَهَا حَسْرَةً وَ نَدَمًا؛ به خدا قسم، شما از این رفتار (رها سازی جنگ صفین، و نوشتن صلحنامه با معاویه) خون خواهید خورد و حسرت و پشیمانی خواهید کشید» (نهج البلاغه، خطبه ۵۶؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۱۰).

پس از قرآن برافراشتن معاویه، آثار سستی و شکست در سپاه امام آشکار شد. این عامل نیز در کنار عوامل سابق، از جمله دلایل رهاسازی جنگ صفین، و پذیرش صلحنامه حکمیت از سوی امام بود: «أَنَّمَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ لِمَا بَدَأَ فَيْكُمُ الْخَوَرُ وَ الْفَسَلُ» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۵۲۰؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۰۶).

مطابق پیش‌بینی امام، در انتهای جنگ صفین، ناپایداری جنگی خوارج - که به سبب تمایل آنها به پذیرش حکمیت ایجاد شده بود - موجب پشیمانی خود خوارج می‌شد: «آخِرُهُ نِدَامَةٌ» (موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۷۰) و در عمل

هم چنین شد؛ زیرا مدتی پس از پذیرش حکمیت، پشیمانی چنان به سراغ خوارج آمد که به امام اعتراض می کردند؛ چرا در صفین با شمشیر مانع آنها نشد تا به فرمان خدا و ادامه جنگ برگردند (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۲).

۱-۲۰. خروج از سپاه اسلام

ویژگی بارز دیگر خوارج، خروج و جداییشان از امام است. آنها اتحاد سپاه امام را منهدم و متفرق کردند چنانکه حضرت در مواجهه با آنان میفرمود: «أَنَا هَدَمْتُ أُمَّ هُمْ هَدَمُوا! أَنَا فَرَقْتُ أُمَّ هُمْ فَرَّقُوا!» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۵۲۹؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۶۱؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۵۲). وقتی امام از خوارج پرسید چه چیزی سبب خروجشان شد؟ یا آغاز اختلافات فکری و عقیدتیشان با او چیست؟ گفتند: حکمیت (داوری) شما در جنگ صفین: «قَالَ عَلِيٌّ: فَمَا أَخْرَجَكُمْ عَلَيْنَا؟ قَالُوا: حُكْمُكُمْ يَوْمَ صَفِين» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۶۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۳۲۸؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۶۳۵). البته اندکی بعد، آنها بر سر وجود و عدم امارت (حکومت) هم با امام اختلاف پیدا کردند: «يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۴۸).

۱-۲۱. جهالت به معارف قرآن کریم

حضرت علی (ع) معتقدند که خوارج جاهل بودند: «أَرَاكَ جَاهِلًا» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۰۶). یعنی دین را نفهمیده بودند: «لَمْ يَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۷۱، ۲۶۳) و از قرآن هم فقط به تلاوت ظاهری آن اکتفا کرده بودند: «يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَتَجَاوَزُ تَرْاقِيهِمْ». یعنی از نواسخ، متشابهات و تخصیصات قرآنی هیچ نمی دانستند و به عبارت دیگر، در تفسیر قرآن از حیث «معناشناسی» ظاهرگرا و سطحی بودند: «هَلْ تَعْلَمُونَ نَاسِخَ الْقُرْآنِ وَ مَنْسُوخَهُ...؟ قَالُوا: لَا» (موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۷۰). بنابراین تفاسیر نادرست و سخت گیری های مذکورشان چیز عجیبی نیست.

خوارج به مفاهیم عمیق قرآن جاهل بودند و حمایتشان از قرآن، عمدتاً به معانی ظاهری اش محدود بود. شاهد مصداق این سخن، خرده گیری های قرآنی آنها بر امام است؛ مثلاً آنها هرچند خودشان به پذیرش حکمیت اصرار کرده بودند؛ اما هنوز از صفین خارج نشده، به استناد آیاتی؛ مانند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، گفتند حکمیت (داوری)، منحصر به خداوند است؛ پس استقرار هر انسانی - از جمله عمروعاص و ابوموسی - در منصب داوری، دخالت در کار انحصاری خداوند و گناه شرک است. بنابراین از این گناهشان توبه کردند و به امام گفتند اگر او هم مانند آنها از این گناهش توبه نکند از او براءت میجویند: «قَالُوا: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَا عَلِيُّ، لَا لَكَ وَ لَا نَرْضَى بِأَنْ يَحْكُمَ الرَّجَالُ

فی دین الله. قَدْ كَانَتْ مِنَّا زَلَّةٌ حِينَ رَضِينَا بِالْحَكَمَيْنِ فَرَجَعْنَا وَتُبْنَا. فَارْجِعْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ كَمَا رَجَعْنَا وَتُبْ إِلَى اللَّهِ كَمَا تُبْنَا وَإِلَّا بَرِئْنَا مِنْكَ» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۵۱۲). این در حالی بود که امام داوری انسانها را گناه نمی دانست: «مَا هُوَ ذَنْبٌ» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۷۲؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۵۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۱۳۰). پس تکلیفی برای توبه کردن نیز نداشت.

مدتی بعد، خوارج واژه «حُکْم» در آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را به معنای حکومت هم گرفتند؛ یعنی به عقیده آنها علاوه بر نظامهای قضایی و قضاة انسانی، نظامهای حکومتی و حاکمان بشری هم، مداخله در کار انحصاری خداوند (شرک) محسوب میشدند؛ حال آنکه امام نظر دیگری داشت و می فرمود: «إِنَّ السُّلْطَانَ وَزَعَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ؛ حَاكِمٌ بَشَرِي رَا خُودَ خُودَا رُوی زَمِینِ نِهَادَه اَست»؛ یعنی حاکمیت بشر زیرمجموعه حاکمیت خداوند است، نه همترازش. پس شرک نیست و نظر خوارج در اینباره هم باطل است: «يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۴۸).

۱-۲۲. عدم بصیرت دینی

چون حيله گری معاويه در ماجرای حکمیت، به زودی بر همگان آشکار می شد؛ امام ناپایداری جنگی و پندناپذیری خوارج را افشاگر دوری آنها از نیک اندیشی و بصیرت می دانستند: «جَانِبُتُمُ الْخَيْرَ وَ الْحَزْمَ» (موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۷۰) و نیز از آنجاکه نیت معاویه در دعوت قرآنی اش، خیر و الهی نبود؛ امیرالمؤمنین رضایت خوارج به دعوت قرآنی مذکور را، مسبب گمراهی و سقوط دینی خوارج در آینده بیان کردند: «إِنْ أُجِيبُ أَضِلُّ» (موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۷۰).

همچنین چون در جنگ صفین، خواسته خوارج (پذیرش دعوت قرآنی معاویه) با خواسته سایر یاران امام مغایر بود، امام این خواسته خوارج را بدفرجام و مسبب تفرقه آجل آنها از سایر یارانش می دید: «تَفَرَّقَتْ بِكُمْ السَّبِيلُ» (موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۷۰).

۱-۲۳. عدم تعهد به صلحنامه

هرچند در جنگ صفین، حضرت با پذیرش صلح و غفلت از جنگ علیه معاویه، بسیار مخالف بود؛ ولی پس از نوشته شدن صلحنامه، به تعهد محکمی که خوارج - و سایر افراد سپاهش - به جنگ نکردن با معاویه داشتند، تاکید می کرد: «الْقَضِيَّةُ فَقَدْ اسْتَوْتَقْنَا لَكُمْ فِيهَا» و می فرمود تغییر نظر پس از رضایت و اقرار، کار شایسته ای نیست؛



البته چون اساس صلحنامه حکمیت، بر داوری قرآن بنا شده بود؛ پس مسلماً روگردانی هر یک از دو طرف منازعه از قرآن، روگردانی او از صلحنامه محسوب می شد. به همین سبب، امام به خوارج فرمود فقط زمانی می توانیم به جنگ مجدد علیه معاویه رجوع کنیم که معاویه و سپاهش از حکم قرآن رو بگردانند: «لَا يَصْلُحُ الرُّجُوعُ بَعْدَ الرِّضَا لَا التَّبْدِيلُ بَعْدَ الْإِقْرَارِ أَنْ يُعْصَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَتَعَدَّى كِتَابَهُ. فَقَاتِلُوا مَنْ تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۵۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۸؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۴۷).

۱-۲۴. عدم فهم اصل حکمیت

ویژگی دیگر خوارج از منظر امام آن است که آنها اصل حکمیت را متوجه نشده اند و نفهمیده اند که اصل عمل به حکمیت، چه حکمیت قرآن باشد و چه حکمیت انسانها در دین اسلام صحیح است. آن حضرت (ع) در تبیین صحت اصل حکمیت، ضمن تفکیک آن به دو حالت ذیل می فرمایند:

الف) صحت اصل «حکمیت قرآن»: امام به خوارج می فرمود: حکم قرار دادن قرآن سخنی حق است: «إِنَّهَا كَلِمَةٌ حَقٌّ» و نیز می فرمود از او و دینداری اش نمی سزد که به داوری قرآن دعوت شود؛ اما آنرا رد کند: «لَيْسَ يَحِلُّ لِي وَلَا لِمَنْ يَسْعَى فِي دِينِي أَنْ أُدْعَى إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا أَقْبَلُهُ» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۴۹۰؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۱۸۹؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۹۱). این اقوال امام حاکی از این است که امام؛ همانند خوارج - که مصر به پذیرش حکمیت قرآن بودند - می دانست عمل حکمیت قرآن، عملی صحیح و منطبق بر دین است و با پذیرش آن مرتکب گناهی نخواهد شد. پس جنگ صفین را موقتاً رها کرد و حکمیت قرآن را پذیرفت.

ب) صحت اصل «حکمیت انسانها»: پس از تعیین دو حکم انسانی (عمرو عاص و ابوموسی)، امام به خوارج فرمود: «إِنِّي وَاللَّهِ مَا حَكَمْتُ مَخْلُوقًا. إِنَّمَا حَكَمْتُ كِتَابَ اللَّهِ؛ بِهِ خُذُوا قِسْمًا، مِنْ مَخْلُوقِي رَا حَكَمْتُ نَكْرَدَم. فَقَطَّ قُرْآنَ رَا حَكَمْتُ كَرْدَم» (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق، ص ۲۲۵؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۱۱). این سخن امام یعنی داوری آن دو حکم انسانی در طول داوری قرآن قرار می گیرد، و نه در عرض آن. به عبارت دیگر آن دو حکم انسانی فقط مُجاز به استخراج حکم قرآن در مورد اختلافات دو سپاه، و اعلام آن به دو سپاه هستند، نه مُجاز به اعلام ذره ای از حکم و نظر شخصی خود. پس داوری آنها همان داوری قرآن است و قابل قبول.

۱-۱-۲۵. تنزل جایگاه دینی خود

با پذیرش حکمیت، خوارج عملاً دنباله رو حکم استخراجی معاویه و پیروانش از قرآن می‌شدند و به همین سبب، حضرت برای آنها افسوس می‌خورد و می‌فرمود: «فَمَكَتُمُ الظَّالِمَةَ مِنْ مَنَزَلِكُمْ، وَ أَلْقَيْتُمْ إِلَيْهِمْ أَزْمَتَكُمْ، وَ أَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ؛ شما [با پذیرش حکمیت] مقام و منزلت خود را به ستمگران (معاویه و پیروانش) واگذار کردید، زمام کارهایتان را به دست آنها سپردید، و در احکام الهی به آنها تسلیم شدید» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۱۰). به عبارت دیگر به «مقلدان دینی معاویه و پیروانش» تبدیل شدید و از جایگاه دینی خود تنزل کردید.

۱-۱-۲۶. ایجاد کننده تفرقه و درگیری‌های داخلی

یکی دیگر از ویژگی‌های خوارج، ایجاد تفرقه و درگیری‌های داخلی در میان سپاه اسلام بود. خوارج پس از مخالفت اولیه امام با صلح و قطع جنگ، شمشیر به دوش نزد امام رفتند و گفتند اگر به مخالفتش ادامه دهد؛ او را به قتل می‌رسانند، همانگونه که عثمان بن عفان را قبلاً به قتل رساندند. امام از این همه غفلت خوارج ابراز تاسف می‌کرد که چرا باید کار جامعه اسلامی بدانجا بکشد که امام و رهبر خود را تهدید به قتل کرده و بخواهند جنگ داخلی ایجاد کنند: «يَا عَلِيُّ أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَ إِلَيْهِ إِلَّا قَتَلْنَاكَ كَمَا قَتَلْنَا ابْنَ عَفَّانَ فَوَ اللَّهِ لَنَفْعَلَنَّهَا إِنْ لَمْ تُجِبْهُمْ. قَالَ عَلِيٌّ: وَيَحْكُمُ» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ ق، ص ۴۹۰؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۱۸۹؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۹۱).

لازم به ذکر است که مهمترین دلیل امام در پذیرش حکمیت نیز، جلوگیری از ایجاد تفرقه میان خوارج و مابقی یارانش بود آنچنانکه فرمود: «خِفْتُ وَهَنَكُمْ وَ تَفَرُّقَكُمْ» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۵۰؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۵۷۱). چون تفرقه سبب ضعف و اضمحلال است. پس از بازگشت از صفین، امام این موضوع را به ابوموسی هم تذکر داد و فرمود: «أَنْتَ أَدَاوِي مِنْهُمْ قَرَحًا أَخَافُ أَنْ يَعُودَ عَلَقًا فَأَعْلَمُ لَيْسَ رَجُلٌ أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعَةٍ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلَتِهَا مِنِّي؛ من [با پذیرش حکمیت] می‌خواستم از آنها (سپاهم) زخم [تفرقه] ای را مداوا کنم که می‌ترسیدم به زخمی لاعلاج تبدیل شود. بدان هیچکس به وحدت و الفت امت محمد (ص) دلسوزتر از من نیست» (نهج البلاغه، نامه ۷۸؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۷، ص ۲۲۶).

۱-۱-۲۷. ایجاد گروه فشار و استفاده از اجبار

همانگونه که اشاره شد خوارج زمینه ساز ایجاد تفرقه و درگیری در سپاه اسلام بودند، و این مطلب بدین خاطر است که اساساً آنها گروهی نظامی و پرفشار بوده که قصد داشتند با استفاده از زور و اجبار، درخواست‌های شخصی خود را پیش ببرند.

به عبارت دیگر خوارج علاوه بر اینکه از دستورات امام و فرمانده خود، نافرمانی می‌کردند و در اکثریت هم بودند، گروهی خشن و جسور هم بودند که با تهدید جانی علیه فرمانده‌شان، درصدد بودند، خواسته خود را حتماً محقق کنند. لازم به ذکر است که تهدید خوارج، فقط امام را نشانه نگرفته بود؛ بلکه یاران امام؛ یعنی سایر همسپاهیان خوارج را هم نشانه گرفته بود. به همین دلیل، امام به یارانش می‌فرمود فکر ادامه جنگ صفین را از سر بیرون کنید؛ چون «وَلَيْنَ عُدْتُمْ إِلَى الْحَرْبِ لَيَكُونَنَّ هَؤُلَاءِ أَشَدَّ عَلَيْكُمْ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِذَا اجْتَمَعُوا وَ أَهْلُ الشَّامِ عَلَيْكُمْ أَفْوَكَمُ؛ اگر بخواهید دوباره به جنگ با شامیان رو کنید، این مخالفان (خوارج) از شامیان نسب به شما سختگیرتر خواهند بود. هنگامی که آنها و شامیان بر ضد شما اجتماع کنند، [عده اندک] شما را نابود خواهند کرد» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۳۹؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۱۱).

پرواضح است که خوف امام و یارانش از خوارج، نمی‌تواند خوف از شهید شدن باشد؛ زیرا شهادت برترین عمل است و امام و یاران حقیقی اش مشتاق به آن هستند، نه خوفناک از آن. بلکه خوف آنها بخاطر امکان ایجاد تفرقه و درگیری های داخلی میان سپاه مسلمانان بود که نه تنها باعث تضعیف یاران امام و خوارج میگشت، بلکه موجب تقویت و جسور شدن سپاه شام گشته و امکان داشت با یورش ناگهانی آنها، همه سپاهیان امام کشته شوند که در این صورت، خسارت بسیار هولناکی برای جامعه اسلامی ایجاد میشد. بنابراین اینکه امام در موارد دیگر هم علت پذیرش صلح و قطع جنگ را خوف بر اعمال خوارج معرفی کرده و می‌فرمودند «خَوْفًا عَلَيْكُمْ» به خاطر ترس از جان خویش نبوده است، بلکه نگرانی از ایجاد تفرقه و درگیریهای داخلی بوده است.

شاید بتوان گفت که یکی از عوامل پذیرش حکمیت توسط امام، عدم تمایل امام به استفاده از اجبار بود. امام برخلاف بسیاری از صاحبان قدرت، برای کم کردن تعداد مخالفان کثیرش (خوارج) - و در نتیجه ضعیف و مطیع شدن آنها - از اعمال اجبار استفاده نمی‌کرد؛ بلکه پس از ارشاد و بیان فلسفه اوامر، آنها را مخیر می‌کرد و می‌فرمود: «فَاصْنَعُوا مَا أَحَبَبْتُمْ؛ هر چه دوست دارید؛ انجام دهید» (احمد بن دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۱۹۲؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۵۱) یا می‌فرمود: «لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ؛ من نمی‌توانم شما را به چیزی اجبار

کنم که نمی پسندید» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۴۸۴؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۳۹؛ مسعودی؛ ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۹۰). چون اعمال نیکی که تحت اجبار انجام شوند، نه با شوق و اراده، از دایره اعمال دینی خارج می شوند. پس امام گزینه دیگری را برگزید و تا حدی با خوارج مدارا کرد.

۱-۲. ویژگی‌های مثبت جریان فکری خوارج

یکی از نکات بسیار زیبا و قابل توجه در بیانات امام علی (ع) خطاب به خوارج تا پیش از مخالفت با اصل ماجرای حکمیت آن است که امام تلاش می کنند با ذکر برخی ویژگیهای مثبت آنها، مسیر بازگشت و جبران خطاهای صورت گرفته در رهاسازی جنگ صفین و نوشتن صلحنامه با معاویه را برای آنها باز گذاشته و آنها را تحریک کنند که مراقب موقعیت و جایگاه خود در جامعه اسلامی باشند. در ادامه به برخی از مهمترین ویژگی‌های مثبت ذکر شده برای خوارج در کلام امام خواهیم پرداخت:

۱-۲-۱. بهره‌مندی از جایگاه مرجعیت دینی

امام در صفین، به جایگاه دینی خوارج، در پیش از حکمیت اشاره کرده و فرمودند: «كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرَدُّ، وَ عَنْكُمْ تَصْدُرُ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ؛ شما کسانی بودید که احکام خدا، از شما پرسیده می شد و شما پاسخ می دادید و [امور مختلف] به شما رجوع داده می شد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۱۰). این مطلب نشان می دهد که خوارج از جمله افرادی بودند که همانند یک عالم و مرجع دینی، عامل به احکام الهی بودند، پس الزامی نداشتند که مسئله حکمیت قرآن را بپذیرند و بخواهند به گونه ای رفتار کنند که گویا تاکنون تابع حکم قرآن نبوده اند.

باید توجه داشت که خوارج به طبقه قُرّاء قرآن که طبقه خاصی در جامعه اسلامی آن روز بودند، (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۴۹۰) تعلق داشتند. افراد این طبقه در جامعه قرآن‌مدار صدر اسلام، از جایگاه اجتماعی والا و گهگاه از مناصب سیاسی برخوردار بودند (رک: زنجانی، بی‌تا، ص ۸۴؛ ثنایی و مجتهدی، ۱۳۹۷، ص ۵۱). بنابراین به یکباره شمشیرکشی علیه آنها ابداع کار آسانی نبود تا حدیکه عایشه با تعجب می‌پرسید: «مَا بَالُ أَبِي الْحَسَنِ يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ الْقُرَّاءَ؟! ابوالحسن را چه می‌شود که یاران قُرّاء خود را می‌کشد» (طبرانی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۱۰).

۱-۲-۲. بهره‌مندی از کرامت و منزلت اجتماعی

خوارج تا پیش از پذیرش حکمیت، از کرامت و منزلت اجتماعی والایی برخوردار بودند. امام در صفین به آنها فرمود: «وَقَدْ بَلَغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنَزَلَةٌ تَكْرُمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ، وَ تَوْصِلُ بِهَا جِرَانُكُمْ... وَ يُعْظَمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ

لَكُمْ عَلَيْهِ، وَ لَا يَدُ لَكُمْ عِنْدَهُ، وَ يَهَابُكُمْ مَنْ لَا يُخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً، وَ لَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمرَةٌ؛ شما به سبب کرامت [تعالیم دین] خدا، منزلت و بزرگواری یافتید [تا حدی که حتی] کنیزان شما را [هم] گرامی می دارند، [و حتی] همسایگان شما (کفّاری که با شما پیمان بسته اند) هم [به این کرامت دینی] وصل می شوند [و در امنیت قرار میگیرند ...]. و به شما سر [احترام] فرود می آورد کسیکه شما هیچگونه برتری [مادی] بر او ندارید، و احسانی هم به او نکرده اید، و از شما می ترسد کسی که از [قدرت شمشیر و] غلبه شما نمی ترسد و شما سلطه ای [هم] بر او ندارید [که او به سبب آن سلطه از شما بترسد]» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۰۹). بنابراین عزت حقیقی مسلمانان، و اینجا به طور خاص خوارج، از تعالیم اسلام نشأت می گیرد. پس آنها همیشه وابسته و وامدار اسلام هستند و باید در حفظ آن بکوشند، نه آنکه با ساده لوحی آن را بازیچه افراد دین گریزی؛ مثل معاویه و پیروانش کنند.

۱-۲-۳. بهره مندی از قوای نظامی مناسب

بر اساس آنچه امام در خطابه‌های خود بیان نموده‌اند، گروه خوارج در سپاه حضرت از اکثریت برخوردار بوده و از قوای نظامی مناسب جهت مقابله با دشمن برخوردار بودند به گونه‌ای که با حضور آنها امکان مقابله با لشگر شامیان وجود داشت اما از آنجا که این گروه در اثر ماجرای قرآن به نیزه زدن و حکمیت مخالف ادامه جنگ شدند، لذا امام مجبور به رهاسازی جنگ صفین و پذیرش حکمیت شد و اگرچه این مطلب نظر شخص امام نبود؛ بلکه نظر مخالفان سپاهش (خوارج) بود که در گروه اکثریت بوده و جز به پذیرش حکمیت رضایت نمی دادند: «أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَرْضَوْا فَقَدْ رَضِيتُ» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۵۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۸؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۴۷).

امام علی (ع) بیان می کنند که این افراد با مخالفت‌های خود، در جنگ صفین، موقعیت امام را از حالت فرماندهی و نهی کنندگی خارج، و به حالت فرمانبری و نهی شدگی تبدیل کردند: «إِنِّي كُنْتُ أَمْسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورٌ وَ كُنْتُ نَاهِيًا وَ الْيَوْمَ مُنْهِيًا» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۴۸۴؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۳۹؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ۳۹۰). این اکثریت و قدرت به گونه ای بوده است که امام (ع) می فرمود اگر خوارج چنین مخالفتی با او نمی کردند؛ او راضی به رها کردن جنگ صفین نمی شد: «وَلَوْ لَا أَنِّي غُلِبْتُ عَلَى أَمْرِي، وَ خُولِفْتُ فِي رَأْيِي،

لما رضیتُ أَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِ حَرْبِ اللَّهِ» (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق، ص ۲۲۵؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۱۲، ۵۱۱).

این در حالی است که قلت یاران امام و به عبارت دیگر، اکثریت بودن خوارج در سپاه امام، عامل بسیار مهمی برای پذیرش صلح و ترک جنگ صفین بود؛ زیرا امام پس از پذیرش صلح، به سپاهش فرمود: «وَاللَّهِ مَا رَضِيتُ مَا كَانَ وَلَا هَوِيَّتُهُ، وَلَا أَحْبَبْتُ أَنْ تَرْضُوا وَلَكِنِّي مَلْتُ إِلَى الْجُمْهُورِ مِنْكُمْ؛ به خدا قسم، من به صلح راضی نبودم و آنرا نمی پسندیدم و دوست نداشتم شما هم به آن راضی شوید؛ اما من به نظر اکثریت شما رو کردم». همچنین به آن دسته از سپاهش که مایل به صلح با معاویه نبودند نیز فرمود: «يَا قَوْمُ؛ قَدْ تَرَوْنَ خِلَافَ أَصْحَابِكُمْ؛ وَأَنْتُمْ قَلِيلٌ فِي كَثِيرٍ؛ ای قوم من! شما نظری برخلاف دیگر افراد سپاه (خوارج) دارید [اما بدانید که] تعداد شما در مقابل آنها اندک است» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۳۸؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۱۰).

این مطالب بدین معناست که امام به دلیل اینکه خوارج در سپاهش اکثریت بودند؛ نظر خوارج را پذیرفت؛ چون یک فرد، هرچقدر هم شجاع و جنگجو باشد، عاقلانه نیست بدون جماعت یا با جماعت ناچیز به جنگ برود؛ چون مسلماً شکست می خورد و رفتنش به جنگ نه تنها سودآفرین نیست؛ بلکه زیان آفرین است. به عبارت دیگر، چون انسان یک موجود اجتماعی است و به تنهایی یا با جماعت ناچیز نمی تواند اهداف اجتماعی اش را محقق کند؛ پس قهراً نظر اکثریت افراد همراهش، نظر او را نیز تحت تاثیر قرار خواهد داد. به همین سبب بود که امام به خوارج می فرمود: «مَا أَنَا إِلَّا مِنْ غَزِيَّةٍ إِنْ غَوَتْ غَوَيْتُ وَإِنْ تَرَشَّدَتْ غَزِيَّةٌ أَرَشُدُ؛ [همانطور که شاعر می گوید:] من نیستم جز فردی از [طایفه] غزیه که اگر [طایفه ام] گمراه شود، من نیز گمراه می شوم و اگر [طایفه ام] راه یابد، من نیز راه می یابم» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۵۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۸؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۴۷).
نگفته نماند که پیامبر (ص) در مدینه، و امام حسن (ع) در کوفه نیز به دلیل قلت یارانشان اقدام به جهاد علیه دشمنان خدا (مشرکان و معاویه) نکردند (رک: طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۶۰) و اگر امام حسین (ع) با وجود قلت یارانش علیه یزید اقدام به جهاد کرد به این دلیل بود که او به همراه یاران اندکش، ناخواسته مورد محاصره سپاه یزید و در موقعیت جنگی قرار گرفت (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۹۸؛ طباطبایی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۱۷۸). در نتیجه دو راه بیشتر برای او وجود نداشت: تسلیم شدن با ذلت، یا ادامه دادن به جنگ با وجود قلت یارانش؛ اما برای امام

علی(ع) در جنگ صفین، راه سومی نیز وجود داشت؛ یعنی «پذیرش مقتدرانه درخواست صلح معاویه، و دفاع مقتدرانه از اسلام در صورت عدم پابندی او به صلحنامه».

۱-۲-۴. پذیرش قرآن و سنت

به فرمایش امام، خوارج نه تنها قرآن کریم را قبول داشتند و به حکم آن راضی بودند: «راضینَ بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ» (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۲)، بلکه مانند خود امام از شایسته‌ترین‌ها برای «پذیرش دعوت قرآنی» بودند: «إِنِّي أُحَرِّى مَنْ أَجَابَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَكَذَلِكَ أَنْتُمْ» (موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۷۰). به همین سبب هم عجلانه دعوت قرآنی شامیان را پذیرفتند: «قَالُوا: اسْتَرَأْخُوا [اهل الشام] إِلَى كِتَابِ اللَّهِ. فَالرَّأى الْقُبُولَ مِنْهُمْ» (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۲).

علاوه بر قرآن، به استناد سخن امام، خوارج به سنت نبی گرامی هم رضایت داشتند: «رَاضِينَ بِمَا فِيهِ مِنْ أَسْوَةِ رَسُولِ اللَّهِ» (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۲) و این رضایتشان اگرچه نشان می‌دهد آنها از احادیث روی گردان نبودند، اما چون این افراد، هر غیرخودى (هر غیرخوارج) را کافر می‌دانستند و به راویان و احادیث اندکی اعتماد داشتند، بنابراین منبع دینی آنها عمدتاً قرآن بود؛ یعنی قرآن‌بستگی به نوعی در میان آنها نیز رواج داشت.

۱-۲-۵. سابقه نیک در پیروی از امام

ویژگی دیگر خوارج سابقه پیروی آنها از امام(ع) بود؛ زیرا به فرمایش امام، آنها در گذشته مختارانه با آن حضرت بیعت کرده بودند: «بَايَعْتُمُونِي طَائِعِينَ» (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۶۳) و حتی همراه ایشان، علیه مخالفانسان جهاد هم کرده بودند: «خَرَجْتُمْ عَلَى مُخَالِفِينَ» (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۶۳). پس از طغیانشان علیه امام، امام از آنها می‌خواست به نظر و رأی سابقشان برگردند: «ارْجِعُوا عَلَى أَثَرِ الْأَعْقَابِ» (سید رضی، ۱۳۷۴، خ ۵۸؛ موسوی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۷۰) که البته بخشی از آنها هرگز برنگشتند.

۱-۲-۶. گریزان از کفر و الحاد

لحظاتی پیش از آغاز جنگ نهروان، حبیب بن عاصم آزادی نزد امام آمد و از منافق بودن خوارج سؤال کرد. امام این سخن را رد کردند و فرمودند: منافقان فقط اندکی خدا را یاد می‌کنند: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۷۱). یعنی خوارج چون ذاکر و عابد بودند، پس منافق نبودند. البته صحت عدم نفاق و عابد بودن خوارج در گزارش‌های تاریخی هم بیان شده است؛ مثلاً، ابن عباس می‌گفت: به خدا قسم، در آنها

نشانه منافقان را ندیدم. میان پیشانی‌هاشان اثر سجده است و قرآن تلاوت می‌کنند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۱۰).

اگرچه عدم نفاق و عابد بودن خوارج نیکوست، اما کافی نیست؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، آنها به مفاهیم قرآن و سنت جاهل داشتند؛ یعنی «عابد جاهل» بودند. عابدان جاهل نه تنها به فرمایش پیامبر (ص) عبادت همگی‌شان به عبادت یک تن عاقل هم نمی‌رسد: «لَا بَلَّغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَّغَ الْعَاقِلُ» (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۱۹۳)، بلکه به فرمایش امیرالمؤمنین (ع) مانند عابدان ریایی (فاسقان عالم)، فتنه‌آفرین و حذرکردنی هستند: «فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ الْجَاهِلَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۶۹؛ فتال نیشابوری، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۶). چون هر دوی این عابدان به دین ضربه می‌زنند؛ اولی با جهل و ناآگاهانه، دومی با نفاق و آگاهانه.

قابل ذکر آنکه هرچند توده خوارج عابد جاهل بودند و نه منافق، اما برخی از رهبران آنها در زمره منافقان بودند؛ زیرا پس از اتمام جنگ نهروان، امام به وجود شخصی مخدج الید (ناقص الید) در جمع خوارج اشاره کردند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۷۶) که وی به استناد منابع معتبر، نه تنها از رهبران خوارج، بلکه از منافقان بود (بخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۹۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۸۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۶۲). بنابراین توده خوارج عابد بودند؛ اما جاهلانی متعصب و بی‌توجه به نصایح امام (جاهل مقصر) نیز بودند که نه تنها با جهل و تفاسیر نادرست خود به دین ضربه می‌زدند، بلکه منافقان هم به برخی مناصب کلیدی آنها رخنه کرده و آنها را تحت فرماندهی و اطاعت خود درآورده بودند.

صرف‌نظر از بحث نفاق، امام در پاسخ حبیب بن عاصم ازادی، خوارج را از کفر هم گریزان معرفی کردند؛ اما در عین حال فرمودند: آنها به کفر گرفتار شده‌اند: «مِنَ الْكُفْرِ هَرَبُوا وَ فِيهِ وَقَعُوا» (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۷۱). از آنجاکه خوارج هیچ‌گاه نه منکر نبوت پیامبر اکرم (ص) شدند و نه منکر توحید؛ بنابراین گرفتار شدن آنها به کفر، نمی‌تواند بر خروجشان از شهادتین دلالت کند، بلکه احتمالاً به عمل تکفیرشان دلالت دارد؛ زیرا مطابق حدیث نبوی: «مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكَفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ أَلَّا جَارَ عَلَيْهِ؛ هرکس فردی را تکفیر کند یا به او بگوید: «دشمن خدا»، و آن فرد این‌گونه نباشد [این نسبت‌های کفر و دشمنی] به خود گوینده برمی‌گردد (مسلم بن نیشابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۹).

۱-۲-۷. کثرت عبادت

خوارج کثیرالعباده و به عبارت دیگر، عابد بودند. بنابراین مسلماً هیچ مسلمان معتقدی، حاضر به شمشیرکشی علیه آنها نبود؛ مثلاً روزی ابوبکر به فرمان نبوی (ص)، جهت قتل یکی از آنها بپا خاست؛ اما وقتی او را غرق نماز و عبادت دید؛ دستش لرزید و نتوانست (رک: ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳، ص ۱۸۷) یا اندکی پیش از جنگ نهروان، یکی از یاران امام به نام جندب بن زهیر، با دیدن «مناجات و قرآن خوانی» شدید خوارج، در حقانیت شمشیرکشی علیه آنها به تردید افتاد (راوندی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۷۵۵).

جهت رفع شک و تردیدهای مذکور، بهترین کلام قطعاً همان کلام امام است در جنگ جمل، خطاب به فردی که در حقانیت شمشیرکشی علیه عایشه و صحابه برجسته به تردید افتاده بود. امام به او فرمود: حق و باطل را نمی توان از میزان و جاهت و والامقامی مدعیان آنها شناخت؛ بلکه «خود حق و باطل» را بشناس تا قادر شوی پیروان آنها را [در هر لباس و منصبی که در آیند] شناسایی کنی: قال علی (ع): «إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بِاَقْدَارِ الرِّجَالِ. اِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ اَهْلَهُ وَ اِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ اَهْلَهُ» (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۳۹).

به بیان امام، خوارج چنان جذبه ای داشتند که اگر ایشان (ع) نبود؛ آنها بی حریف جنگی می ماندند: «لَوْ لَمْ أَكُنْ فَيَكُم لَمَا قُوتِلَ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ» (موسوی، ۱۴۲۶، ج ۳، ص ۱۲). یعنی تا قبل از ایشان (ع) احدی جرات شمشیرکشی علیه خوارج را نداشت: «لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِئَ عَلَيْهَا أَحَدٌ». این سخن امام، مُشعر به مضمون «حدیث نبوی» مقابل است: «يَا عَلِيُّ، لَوْ لَأَنْتَ لَمَا قُوتِلَ أَهْلُ النَّهْرِ؛ اَي عَلِيٌّ اِذَا تَوَنَّبَدِي بِاِهْلِ نَهْرَوَانَ يَكْفُرُ نَمِي شَد» (طوسی، ۱۴۱۴، ص ۲۰۰). هرچند در احادیث نبوی و علوی فوق، «علت» عدم جرات مذکور بیان نشده است.

نتایج تحقیق

در بازه زمانی میانه جنگ صفین و قرآن به نیزه زدن معاویه تا اتمام جنگ نهروان، مطالب مهمی توسط امام علی (ع) به منظور مدیریت بحران این پدیده سیاسی و جریان فکری در جامعه اسلامی بیان شده است که در این پژوهش با استفاده از روش تحلیل محتوای مضمونی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و نتایج ذیل به دست آمده است:

۱. از تعداد ۶۷۲ جمله منقول از امام علی(ع) در منابع تاریخی و روایی، تعداد ۱۳۷ کد یا مضمون پایه استخراج گردید که پس از دسته‌بندی مضمونی و طبقه‌بندی مقوله‌ای در نهایت ۴ مقوله کلی به دست آمده است که نشان دهنده مهمترین اقدامات امام در مواجهه با جریان خوارج می‌باشد.

۲. مهمترین مقوله‌های مستخرج از تحلیل محتوای مضمونی جملات امام علی(ع) در رابطه با خوارج عبارتند از: معرفی رهبران اصلی جبهه حق و باطل، معرفی جریان فکری خوارج، تبیین ماجرای حکمیت، اتمام حجت با مخالفان.

۳. در این میان یکی از بالاترین فراوانی مطالب، مقوله معرفی جریان فکری خوارج به صورت بیان ویژگی‌های منفی و مثبت همراه با ذکر مثال‌های دقیق بوده است که نشان دهنده اهمیت این مسئله برای امام علی(ع) و فواید سازنده آن برای تاریخ بشریت می‌باشد.

۴. به نظر می‌رسد هدف امام علی(ع) از بیان ویژگی‌های دقیق خوارج، تبیین نقاط ضعف و قدرت این جریان فکری و افراد عصبانگر در جامعه اسلامی بوده تا بدین وسیله اولاً خودشان را بهتر بشناسند و راحتر مسیر اصلاح را طی کنند و ثانیاً دیگران در طول تاریخ بتوانند ملاک و معیاری جهت تشخیص پیروان این جریان فکری داشته باشند.

۵. مجموعه ویژگی‌های منفی و نقاط ضعف جریان فکری خوارج عبارت است از: نافرمانی از امام، ترس از جهاد و قتال، جنگجویی ناکارآمد، عدم فهم روش صحیح مبارزه، عدم یقین، هدایت ناپذیری، خودپرستی، فریب خوردگی، تحت تسلط شیطان، دنیاگرایی، دوری از معنویات، عدم انفاق، شتابزدگی و افراط، ناسپاسی به خدا، سهل انگاری به عهد و پیمان، همراهی با منافقان، عهدشکنی، ایجاد کننده فتنه، حسرت و پشیمانی، خروج از سپاه اسلام، جهالت به معارف قرآن کریم، عدم بصیرت دینی، عدم تعهد به صلحنامه، عدم فهم اصل حکمیت، تنزل جایگاه دینی خود، ایجاد کننده تفرقه و درگیری‌های داخلی، ایجاد گروه فشار و استفاده از اجبار.

۵. مجموعه ویژگی‌های مثبت و نقاط مثبت جریان فکری خوارج عبارت است از: بهره‌مندی از جایگاه مرجعیت دینی، بهره‌مندی از کرامت و منزلت اجتماعی، بهره‌مندی از قوای نظامی مناسب، پذیرش قرآن و سنت، سابقه نیک در پیروی از امام، گریزان از کفر و الحاد، کثرت عباد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- آذری، غلامرضا (۱۳۷۷ش)، کاربرد تحلیل محتوا در سینما، *رسانه*، شماره ۹.
- ابن ابی الحديد، عبد الحمید بن هبة الله (۱۴۰۴ق)، *شرح نهج البلاغة*، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- ابن اثیر، علی بن ابی الكرم (۱۳۸۵ق)، *الكامل فی التاريخ*، بیروت: دار صادر.
- ابن اعثم، أبو محمد أحمد (۱۴۱۱ق)، *الفتوح*، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالأضواء.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸ق)، *التوحيد*، تحقیق هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین.
- ابن حنبل، احمد (بی تا)، *المسند*، قاهره: مؤسسة قرطبة.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ق)، *تحف العقول*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹ق)، *مناقب آل ابی طالب*، قم: علامه.
- ابن قتیبة دینوری، عبد الله بن مسلم (۱۴۱۰ق)، *الإمامة و السياسة*، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالأضواء.
- ابن مزاحم، نصر (۱۴۰۴ق)، *وقعة صفین*، قم: منشورات مكتبة المرعشي النجفي.
- باردن، لورنس (۱۳۷۴ش)، *تحلیل محتوا*، مترجم: محمد سرخابی؛ ملیحه آشتیانی، تهران: شهید بهشتی
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۲ق)، *الجامع المسند الصحيح*، تحقیق محمد زهیر بن ناصر الناصر، بی جا: دار طوق النجاة.
- بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (۱۴۱۷ق)، *جمل من انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفكر.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد (۱۳۵۳ش)، *الفارات*، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی.
- جوادی نیا، حسن (۱۳۹۴ش)، «خوارج از منظر نهج البلاغة»، *تاریخ پژوهی*، شماره ۶۴.
- دینوری، احمد بن داود (۱۳۶۸ش)، *الأخبار الطوال*، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی.

روحانی، سید سعید (۱۳۸۲ش)، «خوارج و حکومت علوی در آثار استاد مرتضی مطهری»، فرهنگ کوثر، شماره ۵۴.

- سید رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه*، تحقیق صبحی صالح، قم: هجرت.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۰ش)، *شیعه در اسلام*، قم: بوستان کتاب.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق)، *تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴ق)، *الأمالی*، قم: دار الثقافة.
- عباسی، آزاده (۱۳۹۹ش)، «تحلیل نشانه‌شناختی کنش‌های خوارج براساس نظریه «خود و دیگر» یوری لوتمان»، *پژوهش دینی*، شماره ۴۰.
- قنبری پریخانی، نازی؛ طاهری نیا، علی باقر (۱۳۹۷ش)، «تحلیل انسجام و پیوستگی خطبه‌های امام علی (ع) با موضوع حکمیت براساس تحلیل محتوای کیفی»، *پژوهشنامه نهج البلاغه*، شماره ۲۲.
- کرپیندورف، کلوسف (۱۳۷۳ش)، تجزیه و تحلیل محتوا، مترجم: محمدسعید ذکائی، *رسانه*، شماره ۴.
- لطیفی، علی؛ ظریفیان یگانه، محمد حسین، (۱۳۹۱ش)، «اصول و روش‌های تربیتی مواجهه با مخالفان در اخلاق ارتباطی با امام علی (ع)»، *پژوهش نامه اخلاق*، شماره ۱۵، صص ۲۶-۴۱.
- مسعودی، علی بن الحسین بن علی (۱۴۰۹ق)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم: دار الهجرة.
- مسکویه، ابو علی (۱۳۷۹ش)، *تجارب الأمم*، تحقیق ابو القاسم امامی، تهران: سروش.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، *الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، تحقیق مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی، صادق (بی تا)، *تمام نهج البلاغه*، مشهد: موسسه الاعلمی للمطبوعات.

Bibliography:

The Holy Quran.

Abbasi, Azadeh (2010), "Semiotic Analysis of Khawarij Actions Based on Yuri Lotman's Theory of "Self and Other", *Religious Research*, No. 40.

- Azari, Gholamreza (1377), the application of content analysis in cinema, Rasane, number 9.
- Balazri, Ahmed bin Yahya bin Jaber (1417 AH), Jamal Man Ansab al-Ashraf, research by Sohail Zakkar and Riyadh Zarkali, Beirut: Dar al-Fakr.
- Barden, Lawrence (1374), content analysis, translator: Mohammad Sorkhabi; Maleeha Ashtiani, Tehran: Shahid Beheshti
- Bukhari, Muhammad bin Ismail (1422 AH), al-Jama'i Al-Musnad al-Sahih, research by Muhammad Zuhair bin Nasir al-Nasser, bibhi: Dar Tawq al-Najah.
- Dinwari, Ahmad bin Dawood (1989), Al-Akhbar al-Tawwal, researched by Abdul Moneim Amer, referenced by Jamal al-Din Shiyal, Qom: Al-Radi Manshurat.
- Ibn Aatham, Abu Muhammad Ahmed (1411 AH), Al-Futuh, Research on Ali Shiri, Beirut: Dar al-Awtah.
- Ibn Abi al-Hadid, Abd al-Hamid ibn Hibatullah (1404 AH), Commentary on Nahj al-Balaghah, Qom: Ayatollah Al-Marashi Al-Najafi Library.
- Ibn Athir, Ali bin Abi al-Karam (1385), Al-Kamil fi al-Tarikh, Beirut: Dar Sadhir.
- Ibn Baboyeh, Muhammad bin Ali (1398 AH), al-Tawheed, researched by Hashim Hosseini, Qom: Jamia Modaresin.
- Ibn Hanbal, Ahmad (Beita), Al-Musnad, Cairo: Qortobah Foundation
- Ibn Mozahem, Nasr, (1404 AH), Waqqa Safin, Qom: Manuscripts of Al-Marashi Al-Najafi Library.
- Ibn Qutaiba Dinuri, Abdullah bin Muslim (1410 A.H.), Imamate and Al-Sisiyah, Research by Ali Shiri, Beirut: Dar al-Awtah.
- Ibn Shahreashub, Muhammad bin Ali (1379 AH), Manaqib Al Abi Talib, Qom: Allameh.
- Ibn Shuba Harrani, Hasan bin Ali (1404 AH), Tohf al-Aqool, researched by Ali Akbar Ghafari, Qom: Jamia Madrasin.
- Javadi Nia, Hassan (2015), "Kharijites from the Perspective of Nahjul al-Balagha", History Research, No. 64.
- Krippendorff, Klossoff (1994), Content Analysis, Translated by: Mohammad Saeed Zakai, Resaneh, No. 4.
- Latifi, Ali; Zarifian Yeganeh, Mohammad Hossein, (2012), "Principles and Educational Methods of Facing Opponents in the Ethics of Communication with Imam Ali (AS)", Ethics Research Journal, No. 15, pp. 26-41.
- Makarem Shirazi, Nasser (1371), Tafsir al-Nashon, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiya.

- Masoudi, Ali bin Al-Hussein bin Ali (1409 AH), Moruj al-Dahab and Al-Jawhar mines, research by Asad Dagher, Qom: Dar al-Hijrah.
- Moskaweh, Abu Ali (1379), The Experiences of the Nations, Research by Abu al-Qasim Emami, Tehran: Soroush.
- Mousavi, Sadeh (B.T.A.), Tammam Nahj al-Balagheh, Mashhad: Al-Alami Press Institute.
- Mufid, Muhammad bin Muhammad (1413 AH), Al-Irshad fi Marafah Hajjaj Allah Ali al-Abad, research by Al-Bayt Foundation, peace be upon him, Qom: Congress of Sheikh Mufid.
- Qanbari Parikhani, Nazi; Taherinia, Ali Baqir (2018), "Analysis of the Coherence and Continuity of Imam Ali's (AS) Sermons on the Subject of Arbitration Based on Qualitative Content Analysis", Nahjul-Balagha Research Journal, No. 22.
- Rouhani, Seyyed Saeed (2003), "Kharijites and the Alawi Government nithe Works of Ustad Murtaza Motahari", Farhang al-Kawthar, No. 54.
- Sayyid Radi, Muhammad bin Hussein (1974), Nahjul al-Balagha, researched by Sobhi Saleh, Qom: Hijrat.
- Tabari, Muhammad bin Jarir (1987), History of Nations and Kings, researched by Muhammad Abu al-Fadl Ibrahim, Beirut: Dar al-Turaht.
- Tabatabaei, Seyyed Muhammad Hussein (1981), Shia in Islam, Qom: Bostan Kitab.
- Thaqafi, Ibrahim bin Muhammad (1974), Al-Gharat, researched by Jalal al-Din Hosseini Ormavi, Tehran: National Works Association.
- Tusi, Muhammad ibn al-Hasan (1414 AH), Al-Amali, Qom: Dar al-Thaqafa.